

در بیشتر جایهای آن آفتاب دیده نشود و در بهار نزدیک به دهسنگ آسیاگردان آب دهد و در سالهای خشک، گاهی آبش چنان کم شود که به اندازه معاش اهل بلد نباشد و به این اندیشه از سالهای قدیم آب انبارهای بسیار در این قصبه ساخته اند که کفایت اهلیش در سالی بیشتر نماید، در سال ۱۴۸۸ آب چشمه های قصبه اصطهبانات به اندازه ای کم شد که باغستانش بخشکید و زمین ساده گردید و پیش از این سال میوه های گوناگون اصطهبانات به اندازه ای ارزان و فراوان بود که در جای دیگر از فارس نبود.

در اوایل این قصبه درخت چناری است که در بلندی قد و کلفتی و راستی کننده و خرمی شاخه، مانندش دیده نگشته است، ارتفاعش نزدیک ۴ ذرع شاه است و دایره بیخ کننده آن بیشتر از دو ذرع است^۱ و این قصبه را چهارمحل است: اول محله اهر، دویم وسیم تیرمنجان^۲ و کازبان^۳ چهارم محله میری است و در هر محله مساجد و آب انبارهای متعدد بود و بر هر مسجدی چندین درخت گردکان^۴ و انجیر وقف است که در شبهای تمام سال هر کسی به مسجد آمده، نماز گزارد، چند دانه گردکان و انجیر به او دهند و به این وسیله اهل اصطهبانات نمازی شوند.

در این قصبه مسجد جامع وسیع قدیمی و دوسدرسه است که بی رونق مانده اند و حکومت و ضابطی این بلوک سالها در سلسله خواجه ها بود و این دوسه ساله از اختیار آنها بیرون رفته است و اصل این سلسله از اهل بلده جهرم است و با خوانین جهرمی از طایفه ذوالقدرند که سالها به ایالت مملکت فارس و حکومت بلوکات برقرار بودند.

و محمد علی بیگ ذوالقدر جهرمی در زمان سلطنت کریم خان زند، طاب ثراه، به اصطهبانات آمده، رحل اقامت افکنده، به حکومت آن برقرار گردید و او را دونفر پسر بود:

اول آنها: آقا علی اصطهباناتی است، در اوائل سلطنت زندیه به حکومت بلوک اصطهبانات برقرار بود و او را چهار نفر پسر است:

اول آنها: حاجی آقا محمد اصطهباناتی است. مادام عمر مشغول زراعت املاک خود بود و او را دونفر پسر است:

اول آنها: علام فهام، ملجا انام و سررج خواص و عوام حاجی میرزا بابا اصطهباناتی، در مبادی عمر کسب مطالب علمیه را نمود، پس به هوای نفس یا سوء سلوک مباشرین امور دیوانی، تقاضای حکومت اصطهبانات را نمود و بر عم خود حاجی میرزا صادق ضابط، مدعی گشته، حکومت را از او بگرفت و مبالغی بی وجه به اذن امنای فرمانروایان از او دریافت نمود و میرزا [۱] عبدالله خان پسر حاجی میرزا صادق پیشکشی لایق به دیوانخانه بداد و جناب حاجی میرزا بابا را گرفته حبس کرده و مبلغی به اسم جریمه از او دریافت نمود، پس بار دیگر جناب حاجی میرزا بابا به تعارفات دیوانی بر میرزا عبدالله خان غالب گردید و آنچه را توانست

۱. (در آنجا چناری است که ۴۵ ذرع ارتفاع و ۱۱ ذرع قطر دارد) آثار المعجم، ص ۴۱۲.

۲. امروزه در اصطهبانات آنرا (تیرمنجان) می گویند.

۳. امروزه آنرا (کزامان Kazamân) می گویند.

۴. در متن: (گرده کان).

۵. درباره اعتراض مردم اصطهبانات به زیادی مالیات و حق الضابطی رجوع شود به وقایع اتفاقیه، ص ۲۶.

از او به جریمه بگرفت و از این عزل و نصبها تمامی سلسله خواجه‌ها چنان بی بضاعت شدند که دیگری برای طبخ در خانه آنها باقی نماند و ضابطی را از این سلسله بگرفتند و حاجی میرزا بابا خدمت میرزا محمدعلی خان ناظم‌الملک را اختیار نمود و میرزا عبدالله خان خدمت حاجی میرزا علی اکبر قوام‌الملک را متقبل گردید و جناب حاجی به نیابت بلوک فیروزآباد برقرار و از عهده لوازم آن نیامده، از شیراز به اصفهان و از اصفهان به عتبات عالیات برفت و در زی اهل علم آمده، مدتی در خدمت علماء تحصیل علم نمود و سرآمد اقران خود گشته، عود به اصفهان فرمود و در خدمت جناب حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر طاب‌ثراه، اعتباری لایق بهم رسانیده و کیل امور زراعت‌های جناب حجة الاسلام در فارس گشته، به شیراز آمد پس به وکالت، املاک جناب حجة الاسلام را بفروخت و از حق الوکاله مبلغی دریافت نموده، به اصطهبانات رفت و اهالی آنرا بخواست و نزدیک به ۱۰۰۰ تومان بلکه بیشتر به اهالی آن، بعضی را بعینه و بعضی را به ورثه اشخاصی که در وقت ضابطی وجهی از آنها گرفته بود بداد و ذمه خود را از وجوه حکومتی بری فرمود و در خدمت فرمانفرمایان فارس صاحب اعتبار و احترامی لایق گشته، مالک ضیاع و عقار گردید و از پرتو زندگانی او تمامی سلسله خواجه‌ها، دولت‌مند شدند و در سال ۱۲۸۲ در سن ۸۲ سال به رحمت ایزدی پیوست.

پسر دویم مرحوم حاجی آقا محمد، عالی جناب حاجی عبدالصمد است، مادام زندگانی جز عبادت باری تعالی و شغل زراعت طریقی را نیبمود.
 و خلف الصدق او، عالم زاهد حاجی میرزا محمد اصطهباناتی مادام زندگانی به زیور علوم وزهد و صلاح آراسته بود.

و خلف الصدقش، کمالات اکتساب: میرزا عبدالغنی جز مباحثه علمیه کاری ندارد.
 پسر دویم مرحوم آقا علی اصطهباناتی است: عالی‌جاه، خلاصه الاشباه: حاجی میرزا صادق^۱. بعد از وفات والد خود مقلد حکومت این بلوک گردید و سالها باقی بماند، به اندازه‌ای صاحب مال گردید که در دولت‌مندی مشهور گشت و به اندک زمانی برای مخالفت با حاجی میرزا بابا چنانکه گفته شد تمامی آن اموال در کیسه دیوانیان برفت و در سال ۱۲۵۶ وفات یافت و اوراسه نقر پسر است:

اول آنها میرزا عبدالله خان سالها در مخالفت با حاجی میرزا بابا چنانکه گفته شد زحمتها کشید و خسارتهای دید و مدتها در خدمتگزاری جناب حاجی قوام‌الملک گذران نمود و در سال ۱۲۶۱ وفات یافت.

و خلف الصدقش آقا بزرگ اصطهباناتی^۲ چند سال ستوالی به حکومت اصطهبانات برقرار بود و در سال ۱۲۹۹ در عنفوان جوانی وفات یافت.

و خلف الصدقش میرزا عبدالله خان در اوائل سن رشد و تمیز است.

پسر دیگر حاجی میرزا صادق است: جناب مجتهد الزمان حاجی میرزا حسین اعمی. اگر از حلیه بصر عاری بود به زیور بصیرت آراسته گردید.

و خلف الصدقش، عابد زاهد حاجی میرزا موسی مشغول عبادت ایزد متعال است.

۱. در متن: حاج میرزا صادق است.

۲. رك: وقایع اتفاقیه، ص ۱۷ و ۷۰.

پسر سیم حاجی میرزا صادق، حاجی میرزا محمدعلی است. گاهی به ضابطی و گاهی به نیابت اصطهبانات برقرار می‌شود.

پسر دیگر آقا علی، میرزاتقی اصطهباناتی است. مادام عمر برای پیشکاری از برادر خود حاجی میرزا صادق در شیراز توقف داشت و او را دونفر پسر معروف است:

حاجی میرزا جواد و حاجی میرزا نصرالله، عمر هر یک از هفتاد گذشته است. و ولدالصدق حاجی میرزا جواد میرزا عبدالحسین و میرزا احسن علی، در اول سن شباب مشغول زراعت می‌باشند.

پسر دیگر محمدعلی بیگ ذوالقدر، ضابط اصطهبانات است: حاجی ابوطالب

و ولدالصدقش حاجی معصوم

و خلفالصدقش، جناب محامدانتساب، سلمان اوان، اباذر دوران، مجتهدالزمان: حاجی لطف‌الله در سال ۱۲۷۷ بعد از نود و نود و اندک زندگانی به رحمت ایزدی پیوست.

و خلفالصدقش، کمالات اکتساب حاجی میرزا محمدعلی است.

و نواده مرحوم حاجی لطف‌الله است: علام فهام میرزا حسین، در سال ۹۲ [۱۲] متولد شده است.

و از اعیان قصبه اصطهبانات است سلسله سادات حسینی. جد اعلای آنها: سلاله السادات

میرحسین، در حدود سال ۱۱۲۰ و اندک در قریه حسین آباد مموی فسا، در دامنه خرمن کوه

وفات یافت و بر قبرش گنبدی بساختند و اکنون مشهور به امام زاده حسین است و در فتنه افغان

اهل قریه حسین آباد فرار نمودند و سیر علی اکبر نام ولد میرحسین به اصطهبانات آمده، متوطن

گردید و بعد از چندین سال وفات نمود.

و خلفالصدقش میرمعزالدین کسب کمالات کرده به احترامی لایق گذران نمود و در

سال ۱۱۹۸ وفات یافت.

و خلفالصدقش حاجی میرزا علی اکبر حسینی کسب کمالات نمود و به عزت و معیشت

فرمود و در سال ۱۲۵۵ وفات نمود.

و خلفالصدقش، علامی حاجی میرزا بابا جامع مجامع دنیا و آخرت گشته، مراتب علمیه

و عبادت را به اقصی درجه رسانید و عمل تجارت و معامله را به نهایت آورد و در سال ۱۲۹۴

وفات نمود.

و خلفالصدقش، علامی حاجی میرزا صادق حسینی نعم الخلف آمده، صاحب ضیاع و

عقار و مال التجاره گشته، ریاست علمیه را ضمیمه احترامات دنیویه فرموده است و ولادت آن جناب

در سال ۱۲۴۴ اتفاق افتاد و او را سه نفر پسر است:

سلاله های سیدت و سعادت: حاجی میرزا علی و حاجی میرزا سلیمان و حاجی میرزا داود،

همه در عتفوان جوانی، افتدا به والدساجد خود نموده‌اند.

و از اعیان اصطهبانات است سلسله واعظها. جد آنها حاجی محمدعلی اخباری واعظ، از

جهرم آمده، در اصطهبانات متوطن گردیده، بعد از وفات او خلفالصدقش ملا محمدباقر واعظ^۲

۱. در متن: (۱۰۵۵).

۲. رک: وقایع اتفاقیه، ص ۲۳۷.

به جای پدر به وعظ و نصیحت خلایق پرداخت و او را سه نفر پسر بود که هر یک در سواعظ و نصایح خلق، نادره عصر خود بودند:

عالی جنابان حاجی ملاعلی واعظ و ملا عبدالغنی واعظ و ملا عبدالمولی واعظ، در مراتب علمیه نیز سرآمد اقران بودند.

و خلفان صدق ملا عبدالغنی عالیجناب: ملا یحیی صدر و عالی جناب، کمالات اکتساب: حاجی ملامین واعظ، در مبادی حال، آوازه آوازش بر منابر گوشزد خاص و عام گردیده هزاران مستمع در گرد منبر و عطفش مجتمع می شدند و چند سال است به مرض بحه الصوت^۱ مبتلا گشته، ساکن دارالخلافت طهران است و خلف الصدق مرحوم ملا عبدالمولی است:

عالی جناب، فضایل و کمالات اکتساب، وحید زمان و فرید اوان، ناصح پذیرندگان^۲ به سواعظ جمیله و واعظ شنوندگان به نصایح جلیله حاجی میرزا محمد باقر واعظ در سال ۱۲۵۳ متولد شده، کسب کمالات علمیه نموده، شهره^۳ آفاق گشته است.

و از اعیان این قصبه است سلسله ملاعلی شاه اباعن جد به امامت مسجد جامع برقرار بوده اند. جز ملاحسین اصطهباناتی^۴ که طبعش از امامت و نماز رسیده، در پی امور دیوانی افتاده، هرگز سودی نبرده است، بلکه گاهی مردم را گرفتار کند و گاهی گرفتار مردم شود و خلف الصدقش:

عالی جناب میرزا هدایت تاسی به پدر خود نموده [است].

و از اعیان این قصبه است: سلسله قاضی ها، جد آنها عالی جناب قاضی محسن است که به زیور علم و فتوی زینت داشته است.

و خلف الصدقش قاضی حسین بعد از پدر خود به قضاوت و حکم شرعی در میانه مردم برقرار بود.

و خلف الصدقش جناب مستطاب اعلم افضل اهل زمان قاضی عبدالصمد سالها رنج مسافرت برده، تحصیل کمالات علمیه نمود و پیرامون^۵ عمل قضاوت نگردید و در سال ۱۲۹۱ وفات یافت.

و خلف الصدقش: عالی جناب قاضی حسین در اول عنفوان جوانی است.

و از اعظام علمای این قصبه، بلکه اعظم علمای عالم است: علامه علی الاطلاق، وارث مناصب فضلابه استحقاق، اعلم علما بالاتفاق، فاضل مسجد محمد بن محمد مشهور به ملا شاه محمد اصطهباناتی. مولانا محمد مؤمن شیرازی در کتاب طیف الخیال نوشته است: فرا گرفتیم بسیاری از احادیث و تفاسیر و اصناف علوم حکمت طبیعی و الهی و ریاضی از هیئت و نجوم و مجسطی و موسیقی و اکرات و متوسطات، در مدت مدیده از نمونه حکما و خاتمه فضلا، ثقة الاسلام، علامه اوحد، مولانا شاه محمد اصطهباناتی. سالها در شیراز به نشر علوم اشتغال

۱. بحه الصوت: گرفتگی آواز، از حدود الامراض (آندراج).

۲. در متن: (پذیرندگان).

۳. در متن: (شهرت).

۴. در متن (اصطهبانی) — ورنه: وقایع اتفاقیه، ص ۱۷۰ و ۲۱۶ و ۲۶۱.

۵. در متن: (پیرامان).

داشت و چنانکه رسم بزرگان دین است طبعش از خادم^۱ ظاهری رسیده، سالها در اصطهبانات در زاویه خاموشی نشست و بعد از صد و اند سال زندگانی در حدود سال ۱۱۴۰ واند در قصبه اصطهبانات وفات یافت. وجد مادری سلسله میرزایان فسانی است و از اجله علمای این قصبه بلکه آفاق:

جناب مستطاب صدر امت، بدر ملت، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، نبوی المآثر، علوی المفاخر، ناصب رایات ملت پیضا، ناصر آیات شریعت غرا، سالک مسالک شریعت و طریقت، واقف حقیقت، وارث سواریت صدیقین، واجد مواجد اهل کشف و یقین، منبع اسرار فرقان، مطلع انوار قرآن، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، علامه اکبر: آقا سید جعفر مشهور [به] کشفی، والد ماجدش از داراب به اصطهبانات آمده متوطن گردید و جناب معزی الیه در حدود سال ۱۱۸۰ واند در این قصبه متولد گشته، نشو و نما نمود و در اوایل سن تمیز وارد نجف اشرف گشته، مدتها به ریاضات شاقه، مشغول گردید و ابواب مکاشفات را بر خود باز دید پس شروع در تألیف و تصنیف نمود و در هر علمی کتابی مرغوب نگاشت و شهره آفاق گردید و نسخه تألیفاتش بین الانام مشهور است و موطن خود را در چهار جای قرار داد که در هر چند سال در یکی از آنها، دو سال توقف می نمود: اول شهر بروجرد، دوم شهر اصفهان، سیم شهر یزد، چهارم قصبه اصطهبانات و چون وارد یکی از آن اماکن می گردید جماعتی از اهل علم برای استفاده و استفاضه مجتمع می شدند و به حسب ظاهر برگ کتابی نه در خانه نه در کتابخانه و نه در نزد خود نداشت و آنچه را می گفت از حفظ خاطر بود و بیشتر اوقات آیدای از کلام الله مجید را عنوان می فرمود و آنچه متعلق به آن آیه بود به استدلال عقلیه و نقلیه بیان می نمود، در حدود سال ۱۲۹۷ در بروجرد وفات یافت و «غاب نجم العلم» تاریخ اوست.

و خلف الصدقش، عالی جناب، قدسی انتساب، زاهد عابد، سلاله سادات سید مصطفی با کمال ورع و تقوی به عبادت خالق متعال مشغول است.

و از اجله علماء این قصبه است: جناب فضایل و کمالات اکتساب، علام فهم، ناظم منازم فروع و اصول، صاحب قواعد معقول و منقول، عارف به اوضاع افلاک دایرات، واقف بر حرکات سیارات، فاضل ممتحن حاجی میرزا ابوالحسن والده ماجده اش دختر جناب آقا سید جعفر کشفی است [و] والد ماجدش حاجی اسماعیل تاجر لاری است که در اصطهبانات توطن کرده، تجارت می نمود و جناب معزی الیه در اصطهبانات در حدود سال ۱۲۵۰ واند متولد گشته، کسب کمالات کرده، در شهر یزد و مشهد مقدس تکمیل علوم نمود و در ریاضیات و فقه و اصول سرآمد اهل عصر گردید و شرحی مفصل بر کتاب تشریح الافلاک نوشته است.

و از علمای این قصبه است: جناب کمالات اکتساب، کاشف رموزات، فاتح رموزات، جامع فروع و اصول، حاوی معقول و منقول: شیخ محمد باقر ولد الصدق عابد متعهد ملامحسن اصطهباناتی، در اوائل حال، دست توسل به دامن خالوی خود جناب فاضل مجدد قاضی عبدالصمد اصطهباناتی زده، در خدمت آن جناب مسافرتها نمود، پس مدتی در شیراز و مدتی دیگر در اصفهان و چندی در دارالخلافت طهران، خدمت علما رسید و از هر خرمی خوشه ای و از

۱. در متن خوانا نیست شاید (عوالم) یا (علوم) بوده باشد.

هر سفره‌ای توشه‌ای برگرفت و هفت هشت سال است در شیراز توقف دارد.
و از علمای اصطهبانات، ادیب اریب ملاحاجی محمد است.

و این بلوک مشتمل است بر دوازده قریه آباد:

ایچ: در اصل ایگ بود، بعد از تصرف عربی او را ایچ گفتند، در قدیم شهری معتبر بوده، چندین صدسال پا [ی] تخت ملوک شبانکاره که شرح حال آنها و علما و وزراء و بزرگان ایچی در عنوان شبانکاره این کتاب بیاید، گردید، میانه مشرق و جنوب اصطهبانات به مسافت چهار فرسخ است، هوایی در کمال اعتدال دارد که سیوه‌های^۲ گرمسیری مانند نخل و نارنج و سردسیری مانند شلیل و گیلاس را به نیکوئی پروراند، انار ایچ از تمامت انارهای فارس بلکه انارهای ممالک ایران بهتر است، آبش از چشمه و قنات است.

بارگ: به سکون راه. چهار فرسخ میانه شمال و مغرب اصطهبانات.

بنوان: چهار فرسخ شمالی اصطهبانات است.

خان کت: نه فرسخ میانه شمال و مغرب اصطهبانات است. تنباکوی این قریه در

خوبی مشهور است.

خیره: نام ناحیه شمالی اصطهبانات است که دهات شمالی اصطهبانات در او افتاده است.

دستجرد: شمالی اصطهبانات به مسافت چهار فرسخ است.

سجل آباد: چهار فرسخ شمال اصطهبانات است.

سعادت آباد: چهار فرسخ میانه شمال و مغرب اصطهبانات است.

صادق آباد: چهار فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب اصطهبانات است.

گشنه کان: فرسخی مغربی اصطهبانات است.

ماه فرخان: چهار فرسخ میانه مغرب و شمال اصطهبانات است.

مبارک آباد: شمالی اصطهبانات است به مسافت سه فرسخ ونیم است.

میمون: سه فرسخ ونیم شمال و مغرب اصطهبانات است.

[۱۱] - بلوک افزر^۲

وجه تسمیه، آن است که «افزر» مخفف «افزار» که آلات پیشه‌وران [است] عموماً یا جولا هگان خصوصاً، شاید افزار آنها را در این بلوک می‌ساختند یا آنکه طایفه‌ای از عرب بنی‌افزر در آن توطن داشتند و صحرای این بلوک در اواخر زمستان و اوائل بهار قطعه‌ای از بهشت، در نظر آید چنانکه گفته‌اند:

تاج بنهاده چو کی، نرگس شهلا بر سر جام بگرفته چو جم، لاله حمرا در چنگ

۱. در فارسینامه این بلخی، ص ۱۳۱، (ایگ) است: (این ایگ به روزگار متقدم دیهی بود و حسویه آن را به شهری کرده است هوا آن معتدل است اما آب ناگوار دارد و میوه بسیار باشد خاصه انگور و جام و منبر دارد).

۲. در متن: (میوه‌های).

۳. رک: شدالازار، حواشی مرحوم قزوینی در صفحات ۳۱۵ و ۳۱۶ در مورد ابزر و افزر، فارسینامه این بلخی، ص ۱۳۵ و

گل برافروخته رخ، سرو برافراخته قد
تازه گلها شده در باغ شکفته ز صبا
همه خندان، همه چابک، همه چست
سار، سر کرده نوا، فاخته بنواخته چنگ
همگی لون به لون و همگی رنگ به رنگ
همه رعنا، همه زیبا، همه شوخ و همه شنگ

«افزر» از گرمسیرات فارس در جانب جنوبی شیراز افتاده است، درازی آن از «نیم ده» تا «تنگ گله» چهار فرسخ و نیم، پهناى آن از «منگنو» تا «کردل» دو فرسخ و نیم. نخل و لیمو و نارنگی و نارنج را به نیکوئی پروراند. آب زراعت بیشتر این بلوک از رودخانه «کارزین» است. زراعت آن گندم و جو و پنبه و شلتوک و تنباکو است، مدتهاست این بلوک از آبادی، افتاده است و ایلات قشقائی، زراعت مختصری کنند و منفعت کمی برند. نخلستانش بی نخل و بساتینش بی درخت. محدود است از جانب مشرق به بلوک جویم و بنارو از سمت شمال به بلوک قیرو کارزین و از مغرب به محال اربعه و از طرف جنوب به بلوک خنج و قصبه آن بلوک قریه «نیم ده» است. به مسافت سی و پنج فرسخ از شیراز دور افتاده است. و در زمان قدیم علما و بزرگان از افزر برخاسته است:

شیخ علی بن محمد بن عبدالله طیب افزری: که تا کنون شرح تصریف افزری در میانه اهل علوم مشهور است.

و مانند حمیدالدین اسعد افزری^۱: عالمی فاضل و ادیبی کامل در فنون علمیه و اشعار عربی و فارسی استاد بود و مدتی به وزارت اتابک سعد بن زنگی اشتغال داشت و بعد از وفات اتابک سعد در اول سلطنت اتابک ابوبکر بن اتابک سعد، چندی به وزارت او اقدام نمود و حضرت اتابکی برای وحشتی که از او در خاطر داشت او را و تاج الدین محمد پسر او را در قلعه اشکنوان ابرج که شرح حالش در ذیل عنوان ملعه ها بیاید، محبوس فرمود و قصیده حبسیه که در کتب ادبیه مندرج و مطلعش این است:

من یبلغن حمامات بطحاء ممتعات بسلسال و خضراء^۲

بفرمود و چون قلم و دواتی حاضر نداشت تاج الدین محمد تمام قصیده را بردیوار محبس نگاشت و این دو بیتى فارسی، گفته به حضرت اتابکی بفرستاد و فایده نداد:

ای وارث تاج و سلکت و افسر سعد بخشای خدای را به جان و سر سعد
یرمن که چون نام خویشتن تا هستم همچون الف ایستاده ام بر سر سعد^۴

در سال ۴۲۴ در قلعه اشکنوان به رحمت ایزدی پیوست.
و این بلوک سشتمل است بردوازده قریه:
آب گرم: نیم فرسخ مغربی «نیم ده» است.

۱. در متن: (برخواست).
۲. رک: آثار المعجم، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

۳. در حاشیه ص ۲۲۴، آثار المعجم، این بیت چنین معنی شده است: که بی رساند کیوتران بطحاء را که بر خوردارند به آب خوشگوار و گیاه سبز.

۴. رک: آثار المعجم، ص ۲۲۴.

انزو: فرسخی مغرب «نیم‌ده» است.
 تنگ کله: چهار فرسخ و نیم مغرب «نیم‌ده» است.
 دشت شور: دو فرسخ مغرب «نیم‌ده» است.
 سرقل آباد: چهار فرسخ مغربی «نیم‌ده» است.
 شاه‌آباد: سه فرسخ مغرب «نیم‌ده» است.
 شاه‌پوران: دو فرسخ میانه مغرب و جنوب «نیم‌ده» است.
 کردل: چهار فرسخ میانه مغرب و جنوب «نیم‌ده» است.
 کرکو: فرسخی کمتر مغربی «نیم‌ده» است.
 مرند: دو فرسخ و نیم مغرب «نیم‌ده» است.
 سنگنو: سه فرسخ و نیم میانه مغرب و شمال «نیم‌ده» است.
 نیم‌ده: همان قصبه افزر است.
 چندین باغ نخلی و مزرعه در قریه «نیم‌ده» افزر را در وقفنامه مدرسه منصوریه شیراز، از موقوفات آن نوشته‌اند.
 انگالی: ناحیه‌ای است از توابع دشتستان و قصبه آن «هفت‌جوش» است، در عنوان دشتستان گفته شود.

[۱۲] - [جزیره بحرین]

اول^۲ و هجر^۴: نام قدیمی جزیره بحرین است. بحرین بعد از جزیره قشم بزرگترین جزائر فارس است و می‌بایست در ذیل عنوان جزائر نوشته شود اما برای وسعت زمین و فراوانی آب و بسیاری دهات در بلوکات فارس نگاشته گردید و این جزیره بزرگ، میانه جنوب و مغرب شیراز به مسافت ۱۶ زام دریائی که هر «زاسی» چهار فرسخ است از بندر بوشهر دور افتاده است^۵ و از بندر بوشهر تا شیراز چهل و پنج فرسخ است.
 و اول کسی که از اهل بحرین به شرف اسلام رسید، چنانکه در گفتار اول این فادسنامه گفته شد جارودین عمرو عبدالقیس نصرانی بحرینی بود و سالها اهالی بحرین از اطاعت فرمانروایان فارس بیرون شدند و در سال ۴۳۳، اتابک ابوبکر بن سعد، جزیره بحرین را تصاحب نمود پس نا اواخر دولت سلاطین مغول در اطاعت فرماندهان فارس برقرار بودند، پس در اطاعت والیان جزیره هرمز شدند و در عهد شاه عباس ماضی صفوی انارالله برهانه، خواجه معین‌الدین فالی، بحرین را در اطاعت الله ویردی خان حاکم فارس درآورد و تا اواخر دولت صفویه حکومت

۱. (کردیل) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۴.
۲. (سنگویه) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۱۴.
۳. این مجمع‌الجزایر را (اوال) یا بحرین و در قدیم (تیلوس) می‌خواندند. آثار شهرهای باستانی خلیج فارس، ص ۸۷۷ و ۸۹۱ تألیف احمد اقتداری و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۴ تا ۳۴۷.
۴. (در دوره ساسانی این ناحیه را به چند ولایت یا حکومت‌نشین تقسیم کرده بودند که به نامهای (هگر) یا (هجر) و... خوانده می‌شد) آثار شهرهای باستانی خلیج فارس، ص ۸۸۷.
۵. فاصله لنگرگاه بحرین تا بوشهر ۳۶ کیلومتر است: آثار شهرهای باستانی خلیج فارس، ص ۸۷۷.

بحرین با شیخ جباره عرب لارستانی بود و چون فتنه افغان برپا گردید، شیخ جباره، خود را مالک بحرین پنداشت و در عهد سلطنت پادشاه قهار نادرشاه افشار، محمدتقی خان شیرازی، بحرین را تصرف نمود و تا اواخر دولت زندیه در تصرف شیخ نصرخان بوشهری بماند و در سال ۱۲۱۰، چهارهزار خانوار از طایفه بنی عتبه که اکنون آنها را «عتوب» می گویند از بر نجد عربستان وارد بحرین گردید و شیخ نصرخان با تفنگچی دشتستانی از بحرین به بوشهر آمد و شیخ احمد رئیس طایفه عتوب تمامی بحرین را تصاحب نمود و مادام زندگانی خود را ملک بحرین می دانست و بعد از وفات او خلف الصدقش شیخ عبدالله به جای پدر نشست و در سال ۱۲۶۰ واند شیخ محمد و شیخ علی، پسران شیخ خلیفه پسر شیخ سلیمان پسر شیخ احمد عتوبی بر عم ماجد خود خروج کرده، بحرین را تصاحب نمودند.^۱

درازی جزیره بحرین، میان شمال و جنوب از قریه «زلاق» تا قریه «بلده» ده فرسخ، پهنای آن از «فارسیه» تا «دستان» سه فرسخ و نیم است. هوای آن جزیره بسیار گرم و تراست میوه های گرمسیری مانند نخل و نارنج و لیمو و ترنج و تمهندی و انبه و سوز و بادام زنگی را به نیکوئی پروراند و بادام زنگی نام میوه ای است به اندازه شفتالو و مغز هسته او را به غلط «چلغوزه» گویند برای آنکه چلغوزه را در کتاب طب حب الصنوبر نویسنده و صنوبر درخت کاج را گویند. و آبهای شیرین گوارا، از چشمه ها جاری است و مروارید بحرینی را از جایی از دریا در آورند که ۱۰ فرسخ از بحرین، دور است و آن جای را «خورفشت»^۲ گویند و علما و شعرا و زهاد و عباد، به اندازه ای از خاک پاک بحرین برخاسته است که این فارسنامه را گنجایش نباشد.

و قصبه بحرین منامه است. عرض آن از خط استوا ۲۶ درجه [] دقیقه و طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلیس است ۵۰ درجه و [] دقیقه است^۳ و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است.

و جزیره بحرین مشتمل است بر ۳۱ ده آباد^۴:

بلاد: فرسخی میان جنوب و مغرب «منامه» است.^۵

بلد: دو فرسخ میان شمال و مغرب «منامه» است.

بوری: دو فرسخ و نیم میان جنوب و مغرب «منامه» است.

توبلی: یک فرسخ و نیم جنوب و مغرب «منامه» است.

جدحفص: یک فرسخ و نیم مغربی «منامه» است.

جو: هفت فرسخ جنوب «منامه» است.

حیان: شش فرسخ جنوب «منامه» است.

دار کلیب: هفت فرسخ و نیم جنوبی «منامه» است.

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس، ص ۸۷۷ تا ۹۶۸ و مقاله بسیار فاضلانه استاد محیط طباطبائی تحت عنوان (سرزمین بحرین) در سمینار خلیج فارس.

۲. با او معدوله - آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس، ص ۸۷۷.

۳. رک: جام جم، ص ۵۹۳.

۴. رک: جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸ و ۳۴۹: که از ۳۴ جزیره سخن گفته است.

۵. رجوع شود به کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۴۹.

دراز: دوفرسخ ونیم جنوبی «منامه» است.
 دمستان: پنج فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
 رفاع الاول: سه فرسخ جنوبی «منامه» است.
 زلاق: هشت فرسخ جنوبی «منامه» است.
 ستره: یک فرسخ ونیم جنوب «منامه» است.
 سده: شش فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
 سقیه: نیم فرسخ مغربی «منامه» است.
 شاخوره: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
 عالی: دو فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
 عسکر: چهار فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
 فارسیده: سه فرسخ جنوبی «منامه» است.
 کرانه: دو فرسخ ونیم مغرب «منامه» است.
 کرب: دو فرسخ ونیم مغربی «منامه» است.
 گرزکان: پنج فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
 ماحوز: فرسخی میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
 معرق: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «منامه» است.
 مرخ: سه فرسخ میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
 مروزان: فرسخی در مغرب «منامه» است.
 مصلی: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «منامه» است.
 معامیر: دو فرسخ ونیم جنوبی «منامه» است.
 منامه: همان قصبه بحرین است.
 نویدرات: سه فرسخ ونیم جنوبی «منامه» است.
 همله: چهار فرسخ میانه جنوب و مغرب منامه است.

برازجان:

نام ناحیتی از دشتستان است. در ذیل دشتستان گفته شود.

[۱۳] - بلوک بشاگرد^۱

[بشاگرد دراصل بشکرد بود یعنی شکارگاه، برای بسیاری کوهستان و شکار کوهی آن]^۲
 نام محالی از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مشرق شیراز است، درازی آن از «بارز» تا «منوجان» نزدیک به ۳ فرسخ، پهنای آن از «منوجان» تا «کوه شهری» ۱ فرسخ. محدود است از جانب مشرق و شمال به گرمسیرات کرمان و بلوچستان و از سمت مغرب به بلوک رودان و احمدی و نواحی بندرعباس و از جنوب باز به بلوچستان.
 و این بلوک با این وسعت عرض و طول، آبادی آن بسیار کم است، برای آنکه تمامی

۱. در متن: (بشاگرد)

۲. مذکور در حاشیه کتاب.

این بلوک کوهستان بی‌آب است شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و مرغ کبک انجیر است، نخلستان و مرکبات فراوانی دارد و کشت و زراعتی چندان ندارند. و قصبه این بلوک بارز است. دوری آن از شیراز [از] ۱۳۰ فرسخ می‌گذرد، عرض آن از خط استوا، ۲۶ درجه، طول آن از [گری نیچ رصدخانه انگلیس] ۵۸/۵ درجه است و این بلوک مشتمل است بر ۵ ده‌آباد:

انگوران: نزدیک به ۲ فرسخ شمال «بارز» است.

بارز: همان قصبه بشاگرد است.

دلامیر: نزدیک به ۱۳ فرسخ شمال «بارز» است.

کوه شهری: نزدیک به ۲۷ فرسخ شمالی «بارز» است.

منوجان: در جانب شمال «بارز» به مسافت ۳ فرسخ است.

[۱۴] - بلوک بوانات

بوانات در اصل «بونات» است یعنی بهره‌ها، برای آنکه «بون» بهره و حصه باشد و «آت» نشانه جمع است. میانه شمال و مشرق شیراز و درازی آن از «بنگ» تا «جوب سفید» ۲۳ فرسخ، پهنای آن، در همه جا از فرسخی بیش نیست، محدود است از جانب مشرق به نواحی شهر بابک کرمان و بلوک هرات و مروست و از سمت شمال به کویر نواحی ابرقوه و یزد و از طرف مغرب به بلوک آباد طشک و سرچاهان و از جانب جنوب به نواحی قونقری از بلوکات سردسیر فارس است.

شکارش: گورخر و بز و پازن و آهو و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو، زراعت آن،

گندم و جو و خشخاش و پنبه، آبش از چشمه و رودخانه است. بساتین این بلوک هم از درختان سردسیری است:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| چکان می‌برزین، از تالک خشکش | سراسر نساف آهو، بیسده مشکش |
| به بوی گل بنفشه جسته از خواب | ز آب و سبزه، سنبل رفته در تساب |
| چکاوک نغمه زن دیوار و در، گوش | هوا ساقی و خار و گل قدح نوش |

کشمش و آلوی بخارائی و گردو و جوز قند شفتالو و گلایی آن را به هندوستان برند و قاشق بواناتی که از چوب گلایی و امروند سازند، در کمال امتیاز و فراوانی است.

ضابط و حاکم این بلوک از سال ۱۲۰۰ واند آقا ابوعلی بواناتی بود و بعد از وفات او خلف‌الصدقش آقاباباخان بواناتی ضابط این بلوک گردید و سالها بر حکومت باقی بود و کمتری از اوقات که آقاباباخان معزول از ضابطی گشته، عمل او را به میرزا قاسم خان خلیج قونقری میدادند و از سال ۱۲۷۰ واند حکومت و ضابطی آن از هردو خانواده بیرون رفته است.

قصبه این بلوک سوریان است. نزدیک به ۳۵ فرسخ از شیراز دور افتاده است و

- این بلوك مشتمل است بر ۳۳ قریه آباد^۱ :
- بزم^۲ : ۳ فرسخ مشرقی «سوریان» است.
- بنگک : ۲۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.
- چاهكك : ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.
- جشنیان^۳ : ۲ فرسخ مغرب «سوریان» است.
- جوب سفید^۴ : ۳ فرسخ مغرب «سوریان» است.
- جیان^۵ : فرسخی مغرب «سوریان» است.
- چیر^۶ : ۴ فرسخ مشرقی «سوریان» است.
- خسروان : فرسخی مغرب «سوریان» است.
- ریزه کان^۷ : ۴ فرسخ مغرب «سوریان» است.
- زیراب : ۱۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.
- سروستان^۸ : ۳ فرسخ مشرق «سوریان» است.
- سوریان^۹ : همان قصبه یوانات است.
- سونج^{۱۰} : ۳ فرسخ مشرقی «سوریان» است.
- شهیدان^{۱۱} : ۲ فرسخ ونیم مشرق «سوریان» است.
- طوطكان^{۱۲} : ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.
- فخرآباد^{۱۳} : فرسخی مشرق «سوریان» است.
- قاضي آباد^{۱۴} : ۲ فرسخ مشرق «سوریان» است.
- قدمگاه : ۴ فرسخ مشرقی «سوریان» است.
- مرشدی^{۱۵} : ۴ فرسخ ونیم مشرقی «سوریان» است.
- مزایجان^{۱۶} : ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.
- منج^{۱۷} : ۴ فرسخ ونیم مشرق «سوریان» است.
- مهدی آباد^{۱۸} : نیم فرسخ مشرقی «سوریان» است.
- هراورجان^{۱۹} : ۱۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «سوریان» است.

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۶ : (دارای ۴۱ قریه است که ۳۵ ده آن در جلگه و سردسیر و ۶ قریه آن کوهستانی و سردسیر است).

۲ تا ۳. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۶.

۴. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور : (ریزکان)، ج ۲، ص ۲۶۹.

۵ تا ۸. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۹.

۹. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور : (شهیدان).

۱۰. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور : (طوطک).

۱۱ تا ۱۳. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۹.

۱۴. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور : (مزایجان)، ج ۲، ص ۲۶۹.

۱۵ تا ۱۶. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۹.

۱۷. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور : (هراورجان)، ج ۲، ص ۲۶۹.

و آقا محمد حسن «مفتون»^۱ تخلص بواناتی در سال ۱۲۴۰ وفات یافت و این چند بیت از اوست:

گرم کنم گناه و نبخشد گناه بسن زاهد بگو که معنی آرزگار چیست؟
لازم طبع سلیم است محبت چه کند زاهد شهر نباشد اگرش طبع سلیم
ماندیم در بدایت و دردا که راه عشق دارد بدایتی و ندارد نهایتی

[۱۵] - بلوک بیدشهر و جویم

«بید» در لغت موش و کرمکی که جامه پشمین را بخورد و درختی باشد معروف و «بیدشهر» معنی «شهر موش» یا شهر آن کرمک یا شهر آن درخت.

در قدیم بلوکی علیحده^۲ بود و اکنون با بلوک «جویم ابواحمد»^۳ یک بلوک شمرده‌اند، از گرمسیرات فارس است، نخلستان‌ها داشته و باغهای مرکبات و انار درجائی که آب جاری دارد، بود و اکنون جز چند درخت نخل کهنه باقی نمانده است و این دو بلوک در جانب میانه جنوب و مشرق شیراز است. درازی آن از قریه «چاه تیر» تا «کلات» ۳ فرسخ، پهناى آن از قصبه «جویم» تا قریه «سرگاه» ۱ فرسخ است.

شکارش کبک و تیهو و کبوتر و آهو و بز و پازن و قوچ و میش کوهی است، زراعت عمومی آن دو بلوک گندم و جو دیمی است و تنباکوی بلوک بیدشهر بیشترش از «گاوپاه» و تنباکوی بلوک جویم بیشترش از قنات و چشمه است و بلوک جویم مشرقی بلوک بیدشهر است و این دو بلوک محدود است از سمت مشرق و جنوب به نواحی لارستان و از جانب مغرب به بلوک خنج و از طرف شمال به بلوک جهرم و قصبه این دو بلوک «بیدشهر» و «جویم» است، در فصل بهار برویوش از لاله و سبزه تر، توگوئی که یا قوت رست از زبرجد. و در جویم عمارات ویرانه بسیاری است که دلالت بر آبادانی زیادی دارد و مردمان بزرگ از جویم ابواحمد برخاسته است.

در کتاب مزادات شیراز نوشته است: شیخ حیدر جویمی از ارباب صدق و اصحاب احوال بود، از قصبه جویم وارد شیراز گشته، علما و بزرگان را ملاقات نمود و در ظاهر و باطن ترقی کرده، صاحب مقامات گردید و بیشتر اوقات در قبرستان دارالسلام و باهلیه توقف می نمود، از او پرسیدند چرا در خانه و مدرسه و خانقاه منزلی ندارید، جواب گفت، مجاورت کسانی را دارم که چون وارد گردهم آزاری نبینم و چون برادران گذشته را فراموش کنم همه را به یاد آورم و چون بازگردم غیبتم نمایند و معیشت خود را از نوشتن کلام الله مجید می نمود، در

۱. صاحب (بیان محمود) نام او را میرزا محمد نبی ضبط کرده (دانشمندان و سخن سرایان، ج ۴، ص ۵۰۰).

۲. در متن: (علاحد).

۳. (جویم ابی احمد از جمله ایراهستان است اما با این کوره (اردشیرخوره) رود و حومه است از آن نواحی و گرمسیر است و آب کاریز و چاه باشد و از آنجا خرما و کرباس و غله خیزد و قلعه است آنجا قلعه (سمیران) گویند و جامع و منبر هست آنجا و مردم آن جمله ایراهستان سلاح ور باشند و پیاده رو و دزد و راهزن!!) فارسنامه ابن بلخی، ص

سال ۶۰۰ و اندک در شیراز وفات یافت.

و دیگری از علمای قدیم جویم ابوالاحمد است: شیخ یوسف جویمی^۱: در کتاب مزارات شیراز نوشته است: شیخ معزی‌الیه از بزرگان اهل حال بود و جماعتی از راستگویان شیراز کرامات و خارق عادات از او نقل می‌نمایند و مدت عمر خود، تکلم به کلامی که برخلاف شرع انور باشد فرمود و در سال ۷۸۰ و اندک در شیراز وفات یافت و در کوچه سختویه در بقعه‌ای که خود تعمیر فرموده بود، مدفون گردید.^۲

و از قصبه جویم تا شهر شیراز ۴ فرسخ است و از قصبه بیدشهر تا شیراز ۵ فرسخ است و در زمان قدیم حاکم بلوک جویم را آقایان جویمی می‌گفتند و اکنون از آنها خبری نیست و حکومت این دو بلوک از سال ۱۲۰۰ و اندک [با] کریم‌خان بیدشهری بود و در سال ۱۲۵۶ وفات یافت و خلف‌الصدقش: اسماعیل‌خان بیدشهری به جای پدر مدتی به ضابطی برقرار بود و خلف‌الصدقش لطف‌علی‌خان بیدشهری گاهی به کلانتری و گاهی به فراغت پال گذرانیده است.

و از اعیان بلوک بیدشهر است: آقا باقرمارمهی: در حدود سال ۱۲۶۰ و اندک به ضابطی این دو بلوک سرافراز بود، پس به کلانتری برقرار گردید و اخلاف صدقش به احترام گذرانی دارند و این بلوک مشتمل است بر ۳ قریه آباد:

- ۱. احمد محمود: ۴ فرسخ شمالی «بیدشهر» است.
- ۲. بلغان: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.
- ۳. بهرود: ۶ فرسخ میانه و شمال و مشرق «بیدشهر» است.
- ۴. بیدشهر: همان قصبه این دو بلوک است.
- ۵. چاه تیر: ۱ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
- ۶. جغان: ۴ فرسخ شمال «بیدشهر» است.
- ۷. جویم: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
- ۸. ده پیش: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
- ۹. ده دنبه: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
- ۱۰. ده فیش: همان «ده پیش» است.
- ۱۱. رزک: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
- ۱۲. سرگاه: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.
- ۱۳. سیاه منصور: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.
- ۱۴. شمس آباد: ۵ فرسخ شمالی «بیدشهر» است.
- ۱۵. قلعه گلی: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.
- ۱۶. کاریان: ۶ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.
- ۱۷. کلات: ۲ فرسخ جنوبی «بیدشهر» است.

۱. در مزارات شیراز، (۶۰۶) ص ۵۳ و ۵۴ و رکک هزارمزار به تصحیح دکتر نورانی وصال ص ۱۴۶.

۲. رک: مزارات شیراز، ص ۶۲، هزارمزار، ص ۱۷۱.

۳. در متن: (کردند).

- کلار: ۱ فرسخ ونیم جنوب «بیدشهر» است.
 کلون: ۱ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
 کورده: نیم فرسخ جنوب «بیدشهر» است.
 مارمه: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «بیدشهر» است.
 هرم: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «بیدشهر» است.
 هود: ۱ فرسخ مغرب «بیدشهر» است.
 هیرم: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق بیدشهر است.

[۱۶] - بلوک بیضا

میانه شمال و مغرب شیراز است. درازی آن از «بورنجان» تا «کوشک» ۸ فرسخ، پهنای آن از قریه «چنچکلو» تا قریه «تنگ خیاره» از سه فرسخ بیشتر، محدود است از جانب مشرق به بلوک رامجرد و از سمت شمال باز به رامجرد و کام فیروز و از جانب مغرب به اردکان^۱ و از طرف جنوب به حومه شیراز و این بلوک را برای این بیضا گویند که لشکر عرب چون سپاه عجم را شکست داد بر کوهی که مشرف به این بلوک بود برفتند و قلعه و دهات آن را سفید بدیدند برای آنکه خاک این صحرا مایل به سفیدی است^۲، آنرا بیضا گفتند و تا کنون به این نام باقی است.

از بلوکات سردسیر فارس است. هوای آن از سردی مایل به اعتدال است، شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی، کبک و تیهو و در زمستان مرغابی است و عموم کشت آن گندم و جو و شلتوک و پنبه و کنجد و کرچک، در بعضی از دهات آن، زراعت خشخاش دارند، آبش از چشمه و بعضی از قنات و در جانب جنوب و مشرق این بلوک، مرغزاری است^۳ مشهور به «قرق بیضا» به مسافت سه فرسخ درازا و نزدیک به فرسخی پهنای، چراگاه شش ماه از سال اسبهای دیوانی و توپخانه شیراز است، چمن و مرغ آن از زانو بگذرد و در بعضی نوشته‌ها گفته‌اند نام قدیمی این بلوک «نسایک» بود و نام قصبه آن شهر، «سلیون» که اکنون جای آن شهر را جز اهل بیضا ندانند و در آن جای آجر پاره‌ها^۴ که نشان آبادی و عمارات عالیه بود فراوان ریخته است و تا کنون در بعضی از جایهای آن آثار باروی آن شهر باقی است و داخل این شهر خراب را زراعت کنند و قریه‌ای که پهلوی این شهر است «ملیان» گویند و قصبه حالیه این بلوک تل بیضاست^۵ به مسافت شش فرسخ از شیراز دور افتاده است. و از نواحی بیضا، علما و مشایخ برخاسته است مانند:

۱. در متن: (ارده کان).

۲. تربت سفید دارد بدان سبب بیضا خوانند، گشتاسفین لهراسب کیانی ساخت. (نزهة القلوب، ص ۱۲۲ و فارسنامه

این بلخی، ص ۱۲۸.

۳. (مرغزار شیدان) و (مرغزار بیضا) نزهة القلوب، ص ۱۳۵.

۴. در متن: (پارها).

۵. رک: آثار المعجم، ص ۳۳۶ و رک: فرهنگ جغرافیائی، ج ۷.

سیبویه^۱: استاد علمای علم نحو و لغت عرب، در کتاب ابن خلکان نوشته است: کسی مانند سیبویه کتابی در علم نحو، نوشته است و تمام کتابهای علمای نحو، عیال کتاب اویند، قصه مباحثه سیبویه و کسائی نحوی در مجلس محمد امین پسر هارون الرشید خلیفه عباسی در مسئله زبوریه در کتابهای نحو و تواریخ، مشهور است و کنیه سیبویه، ابوبشر است و نامش عمرو بن عثمان بن قنبر و سیبویه به معنی سیب کوچک است که در اصل «سیبو» بود و «یه» را بر او افزودند و در فارس در آخر هر کلمه که واو ساکن باشد لفظ «یه» را بیفزایند چنانکه بندر «عسلو» را «عسلویه» و «حسنو» را «حسنویه» گویند در کتاب هزادات شیراز نوشته است: قبرش در قبرستان با هیله شیراز است.

و مانند ابومغیث حسین بن منصور حلاج بیضاوی^۲: در کتاب ابن خلکان نوشته است: حسین بن منصور حلاج از اهل بیضای فارس است، در عراق عرب نشوونما کرده، بزرگان راملقات نموده، منشأ امور غریبه گردید و مسلمانان در سر او متحیرند، بعضی او را تکفیر کرده، مرتدش دانند و جماعتی او را بزرگ دانسته، از موحدین حقش شمارند و ابوحامد غزالی در کتاب مشکوٰۃ الافراد، فصل طویلی در حال او نوشته و الفاظی را که او گفته و گوش مسلمانان از شنیدن آن انکار داشته، تاویل نموده، اعتذار فرموده است و به وجوه حسنه پرداخته است، در اول حال اظهار زهد و کرامت می نمود و میوه های زمستانه را در تابستان و میوه های تابستانه را در زمستان به مردم می داد و دودست را در هوا برده، پراز دراهم شده، بر هر درهمی «قل هو الله» نوشته اظهار می نمود و مردمان را خبر از آنچه در خانه^۳ خود خوردند و کردند می داد و مافی الضمائر مردم را می گفت و خلقی بسیار بر او مفتون شدند و اختلاف در او مانند اختلاف در حضرت مسیح (ع) در میانه مردم پدید آمد و بسیاری از فقها، فتوی قتل او را نوشتند و در وقت فتوی به فقها می گفت خون مرا مباح بدانید که اعتقادم جز اعتقاد مسلمانان نیست، کسی گوش به سخنانش نکرده، صورت فتوی را به مقتدر خلیفه عباسی رسانیدند در جواب نوشت آنچه را فقها، فتوی داده اند معمول دارید، پس او را هزار تازیانه زدند، پس چهار دست و پای او را بریده، جسدش را بسوختند و خاکسترش را در دجله بغداد بریختند و سرش را بر جسر گذاشتند و این جمله در سال ۳۰۴ هجرت اتفاق افتاد.

و نیز در کتاب ابن خلکان نوشته است او را برای آن حلاج گفتند که روزی بر دکان حلاجی نشست و دکان دار را فرمانی بداد و دکاندار متعذر^۴ به شغل خود گردید حسین بن منصور به او گفت تا به فرمان من میروی و باز می گردی شغل خود را به من ده که از حلاجی طلاعی دارم و دکان دار از پی کار او برفت و چون بازگشت تمام پنبه های^۵ دکان خود را

۱. درباره زندگی و آثار او مراجعه شود به کتاب (۲۵ مقاله تحقیقی فارسی درباره سیبویه) به اهتمام استاد محترم دکتر محمد حسین اسکندری استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۴.
۲. آثار العجم، ص ۳۳۷ درباره حلاج رجوع شود به قوس زندگی منصور حلاج از لوئی ماسینیون ترجمه دکتر روان فرهادی، حلاج، علی میرفطروس، بلوغ دروغ، مهدی چهل تنی.

۳. در متن: (خوانه).

۴. در متن: (مصذر).

۵. در متن: (پنبه‌های).

وازده و حلیج گشته دید و از آن روز او را حلاج گفتند و این بیت [ها] از حلاج نقل شده است:

والله ما طلعت شمس ولا غربت
ولا جلست الی قوم احد منهم
الا و ذکرک مقرون بانفاسی
الا وانت حدیث بین جلاس
الا رأیت خیالا منک فی الکاس^۱
ولا هممت بشرب الماء من عطش

و از علمائی که از بلوک بیضا برخاسته اند: قاضی قضاة امام الدین ابوالقاسم قاضی عمر بن علی بیضاوی است. سالها، قاضی قضاة مملکت فارس بود و در سال ۶۷۳ وفات یافت. و خلف الصدقش قاضی ناصرالدین ابوسعید عبدالله بن عمر بن علی مشهور به قاضی بیضاوی^۲ است. زمانش قبل از قاضی عضدالدین ایجی است. به صحبت حضرت محقق طوسی خواجه نصیر (علیه الرحمه) رسیده و بعد از پدر خود برای تحصیل منصب قاضی قضاتی، از شیراز به شهر تبریز رفت و از خدمت پادشاه ارغون خان چنگیزی مطالبه مقصود نموده، حاصلی ندید، پس متمسک به خواجه محمد نام که حضرت شاه را به او ارادتی بود گردید و چون پادشاه به خانقاه خواجه درآمد خواجه به پادشاه بگفت که مرد عالم فارسی قطعه‌ای از زمین دوزخ را از حضرت شاه التماس می نماید ارغون خان پرسید مقصود چیست، خواجه عرض نمود که قاضی ناصرالدین تقاضای قضاوت فارس را دارد پادشاه فرمود ارزانی داشتیم و چون قاضی ناصرالدین این ماجری را شنید انتباهی حاصل نمود و از مطلب خود در گذشت، پس مدتی به طریق اصحاب ارادت، صحبت خواجه محمد را دریافت، پس شروع در نوشتن تفسیری که اکنون به تفسیر قاضی بیضاوی مشهور است نمود و این تفسیر را از تفسیر کشاف علامه زمخشری اخذ فرموده، در هر جا خللی یافت، اصلاح نمود و هر جا طنبانی دید، ایجاز نمود و صاحب کشاف در ذیل آیه شریفه: «ووجدك عائلاً فاغنی»^۳ در سوره والضحی نوشته است: به سال التجاره او الغنائم و قاضی در کتاب خود لفظ «غنائم» را انداخته است برای آنکه این سوره مکی است و قبل از وصول غنائم است و از مؤلفات قاضی ناصرالدین کتاب تاریخ «نظام التواریخ» است و در علوم عقلیه کتاب «طوالع» در علم کلام است و «شرح کافیه» [در] نحو و «مصباح» و «منهاج» و در سال ۶۹۵ در دارالسلطنه تبریز وفات یافت و در قبرستان «چرنداب» مدفون گردید. و ضابطی این بلوک از قدیم با سلسله میرزا ابراهیم کلاتر شیراز که شرح حال آنها در ذیل محله سر باغ شیراز گذشت بوده و هست چنانکه در این سالها با میرزا محمد حسین خان نواده میرزا ابراهیم است. و این بلوک مشتمل است بر ۵۵ ده آباد^۴:

۱. به خدا سوگند که خورشید ندید و غروب نکرد مگر آنکه یاد تو همدم من بود و به گفتگو نشستیم در میان گروهی

مگر آنکه ذکر تو نقل مجلسیان بود و به نوشیدن آب از تشنگی نپرداختم مگر آنکه عکس روی ترا در جام دیدم.

۲. ر.ک: آثار العجم، ص ۳۳۸.

۳. آیه ۸ سوره الضحی.

۴. در کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴، نام ۶۸ ده از توابع بیضا آمده است.

ابراهیم آباد: فرسخی شمالی «تل بیضا» است.
 اسماعیل آباد: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
 ایاسجان^۱: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
 بابلبام: نیم فرسخ میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
 باننش: ۳ فرسخ شمالی «تل بیضا» است.
 برکه: فرسخی میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» است.
 بسارجان: فرسخی میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» است.
 پشت باغ: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
 بشکان: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا» است.
 پلک: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «تل بیضا» است.
 بهمنی^۲: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «تل بیضا» است.
 تخته سنگ^۳: ۳ فرسخ بیشتر شمالی «تل بیضا» است.
 تل بیضا: همان قصبه بلوک بیضا است.
 تنگ خیاره: یک فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» است.
 جاری آباد: ۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا» است.
 جعفرآباد: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا» است.
 چنچکلو: ۳ فرسخ و نیم شمالی «تل بیضا» است و «چنچکلو» نام طایفه‌ای از ایل ذوالقدر است که بزرگ آنها در سال ۹۲۴ هـ والی مملکت فارس بود و بعضی از این طایفه در این جای توقف کرده، یا آباد نموده بعد از آن این قریه را چنچکلو گفتند.
 جیان: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
 حاجی آباد: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «تل بیضا» است.
 حسین آباد: مغرب «تل بیضا» است به مسافت کمی.
 خفربان: فرسخی شمالی «تل بیضا» است و قبر عارف محقق حسین بن احمد بیضاوی که از بزرگان مشایخ است در اینجا است. پادشاه زمان امیر عضدالدوله دیلمی او را گرامی میداشت و اغلب به خدمتش میرسید و طلب و عطا و نصیحت از او می‌فرمود.
 خیرآباد: فرسخی میانه شمال و مشرق «تل بیضا» است.
 دشمن زیاری: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
 دنجان^۴: نیم فرسخ مشرقی «تل بیضا» است.
 ریجان^۵: یک فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «تل بیضا» است.
 زیادآباد: فرسخی شمالی «تل بیضا» است در سال ۳۹ هجری در زمان خلافت حضرت

۱. (ایاسجان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲. (بهمنی) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳. (تخته سنگ) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

۴. رک: آثار العجم، ص ۳۳۶.

۵. (ریجان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) زیاد بن ابیه پدر عبیدالله ابن زیاد، این قلعه را به نام خود بساخت.
 ستوان^۲: فرسخ ونیم شمالی «تل بیضا»ست.
 سوسوه^۱: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «تل بیضا»ست.
 سسینان^۲: یک فرسخ شمالی «تل بیضا»ست.
 شاه قطب الدین: به مسافت کمی جنوبی «تل بیضا»ست و مدفن یکی از مشایخ طریقت است.

شمس آباد^۳: نیم فرسخ شمالی «تل بیضا»ست.
 صادق آباد: یک فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.
 علی آباد شیخ: دو فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.
 علی آباد قرق: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.
 فخرآباد: فرسخی شمالی «تل بیضا»ست.
 نصرملا: فرسخی بیشتر شمالی «تل بیضا»ست.
 قلعه نو: نیم فرسخ مشرق «تل بیضا»ست.
 قواله^۴: ۲ فرسخ ونیم بیشتر شمالی «تل بیضا»ست.
 قوامچه: فرسخی کمتر مشرقی «تل بیضا»ست.
 کره دان: یک فرسخ ونیم شمال «تل بیضا»ست. [در آثار عجم: غوره دان]
 گزک: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا»ست.
 کمال آباد: فرسخی کمتر جنوبی «تل بیضا»ست.
 کوشک: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.
 مبارکه: به مسافت کمی مغربی «تل بیضا»ست.
 محمدآباد: ۲ فرسخ شمالی «تل بیضا»ست.
 مرجانک: فرسخی شمال «تل بیضا»ست.
 مقصودآباد: به مسافت کمی مشرق «تل بیضا»ست.
 ملوسجان: دو فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.
 ملیان^۵: به مسافت کمی میانه شمال و مشرق «تل بیضا»ست در قدیم شهری بود و اکنون آثار خرابی آن باقی است.

مؤمن آباد: فرسخی میانه شمال و مشرق «تل بیضا»ست.
 هرابال: فرسخی بیشتر شمالی و مغرب «تل بیضا»ست.
 هزار: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «تل بیضا»ست.

۱. (سوه) کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.
 ۲. (سسینان) کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.
 ۳. (شمس آباد قرق) کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.
 ۴. (قباله) کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۴.
 ۵. با آنکه در متن فارسنامه به فتح اول ضبط شده است، در آثارالمعجم، حاشیه ص ۳۳۶، به کسر اول آمده است، و درباره آن نوشته شده: به مسافتی دور از تل بیضاست.

هفتخوان: ۲ فرسخ شمالی «تل بیضا»ست.
هفتنجان: ۲ فرسخ ونیم شمالی «تل بیضا»ست.
یعنی آباد: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «تل بیضا»ست.
تنگستان: ناحیه‌ای از دشتستان است که بیان آن بیاید.

تمیمی

نام طایفه‌ای از عرب است که مسکن آنها بلوک مالکنی است و در عنوان «میم» و «الف» نگاشته گردد.

توج

نام شهری است در فارس میانه بلوک کازرون و شولستان ممسنی و بلوک خشت و در کتابهای لغت و تاریخ نوشته است: توج: به فتح تاء و تشدید واو و فتحه، شهری است در فارس، نزدیک کازرون چون در گودی واقع شده، هوای بسیار گرمی دارد، نخلستان بسیار دارد، خانه‌های آن از خشت خام است و دوری آن از شیراز ۳۲ فرسخ است و این شهر را توز به تشدید و فتح واو و توز به ضم تاء و سکون واو نیز گفته‌اند و جامه لطیف خوشرنگ ریسمانی را در این شهر می‌بافند و آنرا «توزی» گویند چنانکه حکیم انوری فرموده است:

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| روز و شب کردی حدود دشت گشت | در بلاد ری یکی دیوانه بود |
| گاه قرب و بعد این زرینه طشت | گفتی ای آنان که تان آساده است |
| توزی [و] کتان به گرما هفت و هشت | قام و سنجاب در سرما، سه چار |
| گرچه ما را بی نوائی شد، چه گشت | گر شما را بانوائی بدچسه شد |
| از شما بگذشت و از ما هم گذشت | راحت هستی و رنج نیستی |

و جنگهایی که در صدر دولت اسلام در این شهر اتفاق افتاد، در گفتار اول این فارسنامه نگاشته گردید و اکنون از این شهر اسمی و رسمی باقی نمانده است.

جانکی

در نواحی کوه گیلویه نوشته گردد.

[۱۷] - بلوک جره

«جره» در اصل «گره» بود چنانکه گفته‌اند:

۱. (هفتنجان) کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۵.
۲. رک: حدود العالم، ص ۴۴. در فارسنامه این بلخی، ص ۱۱۴، آمده است: این توج از کوره اردشیرخوره است (به قدیم شهرکی بزرگ بودست مقام عرب را شاید کی گرمسیر عظیم است و در بیابان افتاده است و اکنون خود خراب است...). ص ۱۳۵ و رک: ص ۱۶۳، و نزهة القلوب، ص ۱۱۶ و ۲۲۵، و رک: المسالك و الممالک، ص ۴۵ و ۴۴، و آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس، ص ۹۱ بعد.
۳. رک: فارسنامه این بلخی، ص ۱۱۵ و ۱۴۲: (جره) به پارسی (گره) گویند شهرکی کوچک است و هوای آن گرمسیر است، آب آن از رود است که خود رود گره گویند و منج این رود از (ناصرم) است و از این شهر جزر ز خرابی و خرما و غله هیچ نخیزد و مردم آنجا بیشتر سلاح ور باشند و جامع و منبر دارد و (سورجره) هم از اعمال آن است. و در نزهة القلوب، ص ۱۲۷، آمده است: (در زیر شیراز است و بنام سیر که از عمارات عالیجهان است در بالای شیراز).

برواز خطه شیراز و گشایش مطلب زآنکه از زیرگره دارد و از بالابند^۱

مراد از «گره‌زیر» جره است که در جانب شیب شیراز است و مراد از «بندبالا» بندامیر است که بر رودخانه کربال بسته است و این بلوک از گرمسیرات فارس، میانه جنوب و مغرب شیراز است. درازی آن از قریه «شیب‌تنگ» تا «رباطک»^۲، ۷ فرسخ، پهنای آن از «سریزه‌گان» تا «سرمشهد» نزدیک به ۶ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک کوه‌مره و از سمت شمال به فامور و نواحی کازرون و از مغرب باز به نواحی کازرون و از جنوب به فراشبند.

شکار آن بلوک، بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهو و دراج و کبوتر و باقری قره و در زمستان هوبره است و خوک در این بلوک فراوان بود، هوایش نخل و نارنج و سایر مرکبات را نیکو پروراند محصولش گندم و جو و پنبه و کنجد و شاتوک است و آبش از رودخانه جره و چشمه است و ضابطی این بلوک سالهاست با خوانین قشقائی است و قصبه این بلوک «اشفایقان» است. نزدیک به ۱۴ فرسخ از شیراز دور است و خانه‌های آن از خشت و گل است و این بلوک مشتمل است بر ۳۳ قریه آباد^۳:

اشفایقان: همان قصبه جره است.

املاک: ۲ فرسخ شمالی «اشفایقان» است.

باغ دشت: به مسافت کمی جنوبی «اشفایقان» است و مزرعه نصیرآباد حریم باغ دشت از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است.

بالاده: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

بلبلک: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

تل‌گاو: فرسخی میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

جتون: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

جعلقان^۴: یک فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

حسن‌آباد: بهلوی جعلقان است در جانب مغرب.

حسین‌آباد: ۳ فرسخ میانه جنوب و مغرب «اشفایقان» است.

خره‌زا^۵: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

داین‌سفلی^۶: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

داین‌علیا^۷: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

ده‌نوه: فرسخی بیشتر شمال «اشفایقان» است.

رباطک: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.

۱. رک: نزهة القلوب، ص ۱۲۷.

۲. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳ - از ۳۹ ده نام برده شده است.

۳. (جوالیقان). همانجا.

۴. (خرم‌زار)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

۵. (دادین)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

زرین کوه^۱: یک فرسخ ونیم، میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.
 سییس^۲: یک فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.
 سریزغان^۳: فرسخ ونیم، میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.
 سرمشهد: ۴ فرسخ مغربی «اشفایقان» است.
 شیب تنگ: ۲ فرسخ میانه شمال جنوب و مشرق [!؟] «اشفایقان» است.
 قصرعلی: فرسخی میانه شمال و مغرب «اشفایقان» است.
 کوری: فرسخی میانه جنوب و مشرق «اشفایقان» است.
 میده کان: فرسخی شمال «اشفایقان» است.
 نرگسی: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «اشفایقان» است.
 بلوک جور: بلوک فیروزآباد است که بیاید.
 بلوک جویم: در قدیم آنرا جویم ابواحمد می گفتند در ذیل بلوک بیدشهر گذشت و نام دهی از حومه شیراز نیز باشد.

[۱۸] - بلوک جهرم

از گرمسیرات فارس است، میانه جنوب و مشرق شیراز، درازی آن از گوشک سعادت آباد، تا «سیستان سفلی»، ۱۲ فرسخ، پهنای آن از سه فرسخ بیشتر نباشد. محدود است از جانب مشرق به بلوک داراب و از شمال به فسا و خفر و از جانب مغرب به صیمکان و قیر و کارزین و از جانب جنوب به بلوک بیدشهر.
 شکارش، بز و پازن و قوچ و میش کوهی و آهو و کبک و تیهو و دراج و کبوتر و زراعتش گندم و جو دیمی و قاریابی و خشخاش و پنبه و کنجد و تنباکو. آب این بلوک از چشمه و قنات است، هوای آن از گرمی مایل به اعتدال است، انواع میوه های سردسیری و گرمسیری در بساتین آن فراوان، نخل این بلوک از عموم نخلهای گرمسیرات فارس و بصره و

۱. (زرین کوه)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲. (سه بیس)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

۳. (سریزجان)، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

۴. چنین است در متن.

۵. این نام در متن بهلوی کارنامه اردشیر بابکان، ص ۶۳، به صورت: (زرهم) آمده است. از انتشارات دانشگاه تهران، بهرام فره وشی. در حدود العالم، ص ۱۳۵، آمده است که: (شهری است خرم و از وی زیلو و مصلی نماز نیکو خیزد). در فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۱، گفته شده است که: (جهرم شهری است نه بزرگ و نه کوچک و غله بوم است و پنبه بسیار خیزد و برد و کرباس آرند از آنجا و زیلوهاء جهرمی بافند و هوا آنجا گرمسیر است و آب روان و کاریز دارد و قلعه ای است آنجا (خرشه) گویند و استوار است). در شاهنامه فردوسی نیز مکررا از این شهر نام برده شده است. رک: ج ۶، ص ۳۹۲، بیت ۱۹۱، و ج ۷، ص ۱۴۶ تا ۱۴۹ و ۱۶۹، چاپ سسکو. در نزهة القلوب، ص ۱۲۵، آمده است: (جهرم شهری وسط است، بهمن بن اسفندیار ساخت و مواضع بسیار از توابع آنجاست هوای گرم دارد و در آن ولایت غله و میوه و پنبه بود و آب روان و کاریز دارد و در آن حدود قلعه محکم (خورسه) خوانند). حصیر جهرم را به عربی (جهرمیه) گویند، آثار المعجم، ص ۱۰۴. مرحوم کسروی معنی کلمه جهرم را (جایگاه و مکان گرم) گرفته است. (نام شهرها و دیدهای ایران، ج ۱). و رک: (شهرستان جهرم)، جلال طوفان، آذر ۱۳۵۱ - شیراز.

بغداد و حجاز و مسقط و بحرین، تنومندتر و بارآورتر است، شاید خرماي يك درخت نخل قصبه جهرم به صد و هشتاد من به وزن يك من ۷۲۰ مثقال شود و عموم نخلهاي بلده جهرم «شاهاني» است كه لطافت و شيريني آن بهتر از همه خرماهاي روي زمين باشد، شيريني آن از سنخ شيريني شكر و قند است نه چون شيريني عسل و دوشاب انگوري و اين خرما چنان روشن است كه هسته آن از ميانش نمايان است و در باغهاي جهرم به جاي درخت چنار و سفيددار، درخت شاه گز نشانند كه چون درخت سفيددار دراز و مانند درخت چنار تنومند و چوبش جوهر دار باشد.

و قصبه اين بلوك را نيز جهرم گویند به مسافت سي فرسخ از شيراز دور افتاده، عرض آن از خط استوا ۲۸ درجه و ۳۲ دقيقه، طول آن از گري نيچ رصدخانه انگلستان ۳ درجه و ۳۴ دقيقه است و انحراف قبله مسلماني آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقيقه است. شماره خانه هاي بلده جهرم ۴۱۸۰ درب خانه است از خشت خام و چوب. هوای اين بلده سالم و سازگار و در ميان هر خانه از يك درخت نخل تا بيست و در ميانه گذر هاي محلات آن باغچه هاي نخلي است از چهل درخت تا دويست درخت نخل و در ميانه نخلها، زراعت كنند و گونيا بلده جهرم باغي است پر از درخت نخل يا نخلستاني است پر از خانه و در بلده جهرم آب جاري نباشد و گذران مردم و نخلستان بلده، از آب چاه شيرين گواراست كه در هر خانه چاهي و در هر باغچه گاوچاهي است.

و محلات بلده جهرم^۱ براي وجهه است: محله اسفريز^۲، دشت آب، سنان، صحراء، گازران كلوان در سال ۱۲۵۰ و آند حاجي محمد حسن خان حاكم جهرم از چينه گل حصاري گرداگرد اين شش محله كشيد و چندين برج و دروازه بر آن گذاشت و ۴ محله ديگر جهرم كه همه را محله نوشتان گویند خارج نموده، بي حصار گذاشت و چهار محله نوشتان بر اين وجهه است: محله جبه زره، محله علي پهلوان، محله كوشكك، محله مصلی:

شاعر دانشور، حكيم قآني قصيده تاريخيه براي اين حصار فرموده است^۳:

در دوردارای زمین، در عهد خاقان زمان
کشورگشای راستین، کیهان خدای راستان
غازی محمد شاه یل، عین دول عون ملل
غیث و عطاء، غوث امل، ماه زمین، شاه زمان
خان جهان حاجی حسن، صدر زمین، بدر زمین
بختش جوان، رایش کهن عزمش سبک حزمش گران
در جهرم از رای رزین افکنند حصنی بس حصین
با رفعتش گردون زمین، در ساختش گیتی نهان

۱. در باره محلات جهرم رجوع شود به كتاب (شهرستان جهرم، ص ۲۰). در كتاب شهرستان جهرم، ص ۲۳، از ۱۱ محله براي جهرم نام برده شده است.

۲. Asferiz

۳. رك: ديوان قآني، ص ۶۴۶، چاپ اميركبير.

حصنی که گیتی یکسره، هستش نهان در چنبره
 چون نقطه‌ای در دایره، در چنبرش هفت آسمان
 هم کرد در جهرم بنا نیکو رباطی دلگشا
 صحنش همه شادی‌فزا، خاکش همه عنبرفشان
 ز آن رو پس از اتمام او فرمود «گلشن» نام او
 کز خاک عنبر فام او، آید شمیم گلستان
 هم درکنار راغها، افکند بنیان باغها
 کز شرم هر یک داغها، دارد به دل باغ جنان
 از آن بساتین سربه‌سر دانی کدامین خووتر
 «گلشن» که در مد نظر آید به از مدهامتان^۱
 جهرم بهشتی شد نکو از بهر نیل آرزو
 اهل امانی سوی او، پویان زهر سو شادمان
 هم چون به دشت از دیرگه بد سست بنیادی تبه
 تا خلق را در نیم ره در هر زمان بخشد آسان
 فرمود بر جایش بنا، فرخ رباطی دلگشا
 کز کید دزدان دغا باشد پناه کاروان
 نامش چو ز اول بد محک آن نام را نمود حک
 اینک به نام مشترک خوانند او را رهروان
 هم بر که‌ای افکند بن، کش وصف ناید در سخن
 تا هست کیهان کهن، مانا کزو ماند نشان
 عشر به‌خوسات^۲ بلد چندانکه بود از چار حد
 کرد از کرم وقف ابد تا سود یابد زین زیان
 هرسو پی تاریخ او قآنی آمد راز جو
 بسا هر ادیبی رازجو بسا هر لیبی رازدان
 برداشت سریکتن ز جا فرمود این مصراع را
 «دارالامانی فارس را یاد از بلا دارالامان»

(چون از شماره مصراع که ۱۲۵۶ است، یکی را بردازیم سال تاریخ ۱۲۵۵ است).
 حکومت و ضابطی ناحیه جهرم^۳ از سال ۹۰۹ هـ که حضرت صاحبقران زمان شاه اسماعیل

۱. در متن دیوان قآنی: (گیهان).

۲. (مدهامتان) به ضم اول و سکون دوم و مد الف و تشدید سیم: دو سیاهی که از شدت سبزی به سیاهی گرایند و بیشتر برگ درخت را به آن توصیف کنند. (قرآن کریم، سوره ۵۵، آیه ۶۴)، (ح ۱، ص ۶۴۵، دیوان قآنی).

۳. به‌خوسات: جمع بخش، به فتح اول به معنی زمین دیم.

۴. (این جهرم در جمله مواجب ولی عهد نهاده بودند چنانکه هر که ولیعهد شدی جهرم اورا بودی) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۱. برای اطلاع بیشتر درباره حکومتها و سوابق تاریخی جهرم رجوع شود به (شهرستان جهرم، صفحات ۶۲ تا ۷۳).

صفوی طاب‌ثراه تشریف‌فرمای شیراز گردید تا سال ۱۲۹۷ در طایفه ذوالقدر بماند و ۱۷ نفر از این طایفه به ایالت تمامی مملکت فارس برقرار بودند و اصل آنها، از ایلات مملکت روم بودند و شماره آنها از ۸۰۰۰۰ خانوار می‌گذشت و چهار نفر از آنها در نواحی روم پادشاهی نمودند مانند ملک سلمان ذوالقدر و ملک اصلان ذوالقدر و ملک ناصرالدین و علاءالدوله ذوالقدر.

و اول کسی که از این طایفه به ایالت تمامی مملکت فارس برقرار گردید: (۱) در سال ۹۰۹، الیاس بیگ ذوالقدر است. و (۲) در سال ۹۱۵ خلیل‌سلطان ذوالقدر و (۳) در سال ۹۲۶ علی‌سلطان چنچکلوی ذوالقدر و (۴) در سال ۹۳۰ مرادسلطان چنچکلوی ذوالقدر و (۵) در سال ۹۳۱ حمزه بیگ جامشلوی ذوالقدر و (۶) در سال ۹۳۴ غازی‌خان ذوالقدر و (۷) در سال ۹۴۷، ابراهیم‌خان پسر کچل بیگ حاجیلوی ذوالقدر و در ۹۶۲ بی‌سبب میرشهریار جهرمی که از اعیان اهل جهرم بود کور نمود و اسنای دولت او را معزول داشته، ایالت تمامی مملکت فارس را به (۸) علی‌سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر عنایت نمودند و در سال ۹۶۶، (۹) شاه‌ولی‌سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر والی فارس گردید و در سال ۹۷۳، (۱۰) محمدخان بیگ ذوالقدر و در سال ۹۷۸ (۱۱) ولی‌سلطان قلخان‌چی اوغلی ذوالقدر و در سال ۹۸۵ (۱۴) علی‌خان ذوالقدر و در سال ۹۸۹ (۱۳) است‌خان ساروشیخ ذوالقدر و در سال ۹۹۴، باز علی‌خان ذوالقدر والی مملکت فارس گردید و در سال ۹۹۵ مهدی‌قلی‌خان پسر شادی بیگ ساروشیخ ذوالقدر و در سال ۹۹۶ یعقوب‌خان پسر ابراهیم‌خان حاجی لوی ذوالقدر و در سال ۹۹۸ ایالت مملکت فارس به (۱۷) امیر بنیادخان ذوالقدر عنایت گردید و بعد از بنیادخان حکومت مملکت فارس از آقایان ذوالقدر درگذشت و بازماندگان آنها به حکومت جهرم و بلوکات نزدیک آن قناعت نمودند.

و حاجی قنبر بیگ جهرمی ذوالقدر در زمان سلطنت سلاطین صفویه به حکومت خطه لارستان و جهرم و بلوک فسا و سروستان برقرار بود و بعد از وفات او حکومت جهرم و فسا و سروستان در اولاد او باقی بماند.

و تا اوائل دولت زندیه احمدخان جهرمی ذوالقدر به حکومت جهرم و فسا برقرار بود.

و بعد از وفات او حکومت جهرم به حاجی سلیمان بیگ جهرمی ذوالقدر پسر عموی احمدخان عنایت گردید و چندین عمارت خیریه در جهرم بساخت چنانکه حکیم قآنی فرموده است:

حاجی سلیمان بک کز او، دنیا و دین را آبرو

هم نیک‌رو هم نیک‌خو هم پاک‌دل هم پاک‌جان

فرمود در جهرم بنا چندان بنای دلگشا

تا باغ خلدش در جزا، بخشد خدای انس و جان

هم مدرسی افکنده پی، یونان به رشک از خاک وی

در روی اساس جهل طی، چون در جنان هون و هوان

هم مسجدی افکنده بن عالی‌تر از کاخ سخن

در نصرت رای کهن از یاری بخت جوان

و سالها به حکومت جهرم باقی بماند و او را چهار نفر پسر بود: حاجی آقامحمد و حاجی-

محمد رضا خان و حاجی محمد صادق خان و حاجی محمد طاهر خان.

و بعد از وفات حاجی سلیمان بیگ، حکومت جهرم به ارث و استحقاق به حاجی آقا محمد عاید گردید و در حدود سال ۱۲۵۰ و اندک وقت یافت و او را سه نفر پسر است:

اول آنها: حاجی محمد حسن خان جهرمی [است] والد ماجدش در زمان زندگانی خود حکومت جهرم را به او وا گذاشت و خان معزی الیه در مرحله عقل و کیاست و درستکاری میانه تجارت و زراعت و حکومت را جمع نموده، صاحب اموال تجارتمی و مالک ضیاع و عقاری وافر گردید و بازار جهرم که شبیه بازار وکیل شیراز است و کاروانسرای گلشن و باغ گلشن جهرم، از بناهای اوست و در سال ۱۲۵۹ وفات یافت.

و خلف الصدقش: سلیمان خان جهرمی نعم الخلف آمده، مدتی به حکومت جهرم سرافراز بود، پس به قاعده:

فلک را عادت دیرینه این است که با آزادگان دائم به کین است

اهالی جهرم بر او شوریده، به حرب و ضرب و خرج بیش از دخل، املاک و مال التجاره موروثی را در راه حکومت جهرم بداد و عاقبت مدعیانش پیشرفت بیشتر کرده، او را معزول بداشتند و در سال ۱۳۰۰ به حکومت جهرم سرافراز گشته، برقرار است.

و ولد الصدقش: محمد حسن خان نعم الولد آمده، پاره‌ای از مقدمات علمیه را آموخته است و در سال ۱۳۰۱ ناظم بلوک فسا و ضابط قصبه آن گردید و در آخر سال استعفا نمود [و] به سرپرستی پاره‌ای املاک والده ماجده خود که صبیبه مرضیه آقامیرزا محمد فسائی است اشتغال دارد.

پسر دوم حاجی آقا محمد، میرزا هادی خان جهرمی است در زمان زندگانی حاجی محمد حسن خان نایب حکومت جهرم بود و بعد از وفات او چند سال حاکم به استقلال گردید و چند سال دیگر به حکومت نواحی لارستان سرافراز بود و در سال ۱۲۸۵ وفات یافت. و او را چندین نفر پسر است:

حیدرقلی خان: چند سال از جانب حاجی نصیرالملک نایب حکومت خطه کوه گیلویه و بهبهان بود و اکنون، باز، از جانب معزی الیه نایب حکومت بندر بوشهر است و در سالهای پیش باز مدتی از جانب معزی الیه، نایب حکومت بندر عباس بود و به حسن سلوک، مردمی را از خود راضی داشته است. پسران دیگر مرحوم میرزا هادی خان: محمدقلی خان و اسدقلی خان و نجفقلی خان [می باشند].

پسر سیم مرحوم حاجی آقا محمد، حاجی علی نقی خان است. مدتی به حکومت جهرم و بلوک قیر و کارزین برقرار بود.

و از اعیان بنی اعمام خوانین ذوالقدر جهرم است: حاجی محمد علی بیگ جهرمی که جامع ریاست و تجارت و زراعت نواحی جهرم بود و سالها به احترام گذرانید.

و خلف الصدقش حاجی آقا رضا جهرمی در حدود سال ۱۲۲۴ متولد گشته، سالهاست که اهالی جهرم او را بزرگتر خود دانسته، صلاح و سداد خود را به دست او، وا گذاشته اند، اعمالش

پسندیده خاص و عام، اقوالش مقبول بین الانام است، با آنکه گاهی مداخلتی در کار ضابطی جهرم نداشته است، دیوانیان عظام او را خیرخواه دانسته به مشاورت او، امور حکومتی جهرم را پرداخته‌اند.

و پسرش حاجی آقا کوچک نعم‌الخلف آمده، کارهای والد خود را می‌گذراند.
و از علمای محله اسفربیز جهرم است: عالی‌جناب حاجی میرزا علی شیخ الاسلام خلف‌الصدق حاجی میرزا حسین شیخ الاسلام.

و از علماء محله سنان جهرم است: جناب مستطاب علام فهم، مرجع الانام حاجی میرزا-محمد علی حسینی در مراتب فضل و کمال سرآمد اقران است، عمری را در فیصل مرافعات شرعیه جهرم گذرانیده، سنین زندگانش از هفتاد گذشته است.

و از شاهیر علمای محله مصلی بلکه از مشاهیر فضیله مملکت فارس است: جناب مستطاب، علامه زمان، نادره دوران، جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، کشاف معضلات، مفتاح مشکلات، وحید عصر به افاضه علوم، فرید دهر به افاده حدود و رسوم، مجمع آداب، مقبول اولی‌الالباب، ارسطوی ثانی، مستخرج قانون معانی، جالینوس وقت، بقراط عهد، صاحب کمالات، ناظم ایبات، افصح بلغا و ابلغ فصحا، فقیه حکیم، شاعر ممتحن: حاجی شیخ ابوالحسن «هنر» تخلص، عالم طیب، شاعر جهرمی، سالها به افاضه علوم و معالجه مرضی در شهر شیراز و بلدة جهرم اشتغال داشت و شهره آفاق گردید. سنین عمرش از نود سال گذشت و در سال ۱۲۶۷ به رحمت ایزدی پیوست، قصیده‌ای در مدح حضرت رسول (ص) گفته، او را «جام جم» خوانده است و قصیده این است:

چو بود از خاک پای خضر دوشم کحل بینائی
خرد می‌خواست از من توتیای چشم دانائی
که ای دردانه دانشمند قعر لجه دانش
که اکیلیل خرد را از سر شایستگی شائی
ندانم گرچه هر دم رنگی از خم عیسی گردون
پدید آرد چو سمنار سدید از دیر مینائی
گهی در چارسوی باغ دی را دکه صرافسی
گهی از پرنیان کارگاه شاخ دیبائی
زمان از کیست پا برجای با این دست افشائی
زمین از چیست چابک دست با این پای هرجائی
که بر سر صفحه سوسن کند تحریر آزادی
که بر عنوان برگ گل نگارد خط رعنائی
چرا چارآخشیج و نه سپهر و هفت اختر را
سه فرزند است و هر یک را دورخ زشتی و زیبائی
چرا دارد کلاه زر به سر، خسرو خاور
کرا جوزا کمر بندد به خدمت در، به سولائی

چرا تبدیل صورت جوهر جسم جمادی را
 کشد در سلک عقل و نفس زاغراض هیولائی
 چرا در قرب و بعد مهرکاهد ماه و افزاید
 چو اندر مصر عصمت یوسف، از کید زلیخائی
 چه جوهر بودش اندر سره آسا دیده بجنون
 که دید از ماه تا ماهی همه لیلی و لیلائی
 چه نقشی بود نرد عشق زد بر تخته واسق
 که دست خویش از ششدر شد اول داو عذرائسی
 چه بودش در صلیب زلف و بر چهر آن بت ترسا
 که شد ز نار بست و سوخت مصحف پیر صنعائی
 چه حشو اندوخت شاپور از قلم در دفتر خسرو
 که ترقین کرد شیرین بارز^۱ مهر سمیرائی^۲
 که کردی طعمه ماران و سوران لاشه آنان
 که خسز بر تن پیچیدی چو کرمان در تن آسائی
 ز بیدادی که جفدان راست در ایوان نوشروان
 ز لانه حلقه ها درهم چو زنجیر انوشائی^۳
 چرا ناید به گوش از طاقدیس دخمه، خسرو را
 نسه لحن باربد نی نغمه چنگ نکیسائی
 بود که سخره انگشت دیوی را نگین جم
 نهاد بر تخت جم ضحاک، پای مسند آرائی
 بهر دوری بی در جام ریزد آفرینش را
 چه مقصود است ساقسی را از این پیمان پیمائی
 خرد تن زد ز پرسش، زد دم یالیت کز پاسخ
 تو زنگ جهلم از آئینه ادراک بسزدائی
 مرا تعلیم گر شد خضر و گفتا بسا خرد برگو
 که این اطوار از عشق است و تو با عشق برنائی
 ندارد پشه خود پای سکون بسا جنبش صرصر
 نه بر سر مرغ شب بسا چشمه خور چشم حربائی

۱. در حاشیه آمده است که: ترقین خط باطل.

۲. در حاشیه آمده است که: بارز مقابل حشو است.

۳. در حاشیه آمده است که: سمیرا، عمه شیرین بود.

۴. در بالای کلمه نوشته شده است: آشیانه.

۵. در بالای کلمه نوشته شده است مخفف انوشیروان.

۶. در متن: (تاید).

قصب خود عمر فرساید به گل خورشید انداید
 کند گر با ذراع پسود و تون مهتاب پیمائی
 بلی گر بر جناب درگه جم التجا آری
 در دل بر رخ هر عقده و اشکال بگشائی
 مگر جام جم از یک قطره یعنی چشمه حیوان
 چون برهاندت جساوید از ظلمات دروائی
 به دست آری کماهی نسخه ماهیت اشیاء
 گرت با حد جام جم فقه روزی شناسائی
 بیاموزندت آدم وار درس علم الاسماء
 شوی گر جام جم را در دبستان الفبائی
 شفای جهل جو، گو از که از قانون جام جم
 اگر قسطای بن لوقائی و گر پور سینائی
 کنم یک داستان از باستان گوازه هم از جم
 که از آن داستان چون باستان بر هرید اقرائی
 به شرط آنکه چون مردان به گوش هوش بنیوشی
 و گرنه خود چو زندیقان ره الحاد پویائی
 که جام جم به گاه بار کرد اشکرف کیهان را
 به کیش زند و آن جم کرد زردشتی و استائی
 سه قرقف از سه خط جام خواندی صاحب صابی
 که انگلیان دل بودش به اقنوم نصارائی
 به مدین شید جم بر طور سینا تافت موسی را
 ز نار وادی ایمن ز نور طور سینسائی
 که می برد آب و تاب آفتاب عالم آرا را
 گهی اشراق خورشیدی ید و بیضای موسائی
 سخن کز وحی یعنی از سرش جام جم خیزد
 چه نص من رآنی؟ چه حدیث یا حمیرائی؟
 نه ایسا، بود و نه زرهون، نه عیسی و نه انگلیان
 که جم می خواند بر کیهان ز جام استای؟ یاسائی؟

۱. در متن: (کاهینار).

۲. در حاشیه نوشته شده است: من رآنی فقد رای الله.

۳. در حاشیه نوشته است: حمیرائی یعنی کلمینی یا حمیرا.

۴. در بالای کلمه نوشته شده است: کتاب ابراهیم.

۵. در بالای کلمه نوشته شده است: نام ابراهیم.

۶. در بالای کلمه نوشته شده است: ستایش.

۷. در بالای کلمه نوشته شده است: قانون.

رسید از تابش خورشید جم برکان اخشیجسان
 در این گنجینه کیهان گوهر گلشه^۱ به والائی
 فریدون را ز جام جم نشد گر دایه بر مانون
 که دیدی گاو را در گاو پیشه پیشه دادائی
 شد این یرلیغ هم از جام جم کز کلک خایسکین
 به تسویع درفش کساویان با خط طغرائی
 سیاوخش ارنه حرز جام جم بودش خلیل آسا
 به آذر در نرفتی چون به گلشن در، تماشائی
 مراد از جام و از جم کیست جز محمود ابوالقاسم
 محمد کافرینش را شد از خود علت غائی
 در این غایت بغایت دقتی دارم که بریاید
 زدقتهای اشراقی و صحبتهای مشائی
 ولی چون دم نیارد زد از این معنی درین دوران
 که نتوان گفتن از دریا و دریائی به صحرائی
 «هنر» زد نوبت ختمی و شد تاریخ این انشا
 بود اسن جهان از مسند فتح علی شائی
 و از شعرای قصبه جهرم است: عیانی جهرمی^۲: نام او احمدخان، از سلسله خوانین
 ذوالقدر که اباعن جد به حکومت جهرم برقرار بوده‌اند و این چند شعر از او ثبت گردید:

تو مجنون نیستی تا حسن لیلی جلوه گر بینی
 زمانی گوش و جان بگشا که در تسبیح حق یابی
 برو وامق شو و آنکه نظر کن روی عذرا را
 چو حجاج حرم آواز ناقوس کلیسا را

جز یکی بیش مدان ناظر و منظور و نظر
 آشکارا و نهان همچو «عیانی» شب و روز
 باش یک بین و فرو بند دو چشم حولی
 تا نفس هست علی گوی و علی گوی و علی
 و از شعرای جهرم است: معرم جهرمی^۳: نامش آقا حسین علی، بواسطه حسن صورت و
 نغمه داودی از ملازمان اعلیحضرت خاقان مغفور فتح علی شاه بود، این بیت از اوست:
 آنکه دلها ز خیالش خون است از خیال همه کس بیرون است

و از علما و از شعرای بلده جهرم است: ادیب اریب و فاضل لیبب معجد شیخ محمد
 «قانع» تخلص جهرمی، والد ماجدش از علمای بحرین و والده محترمه اش خواهر غفران مآب
 سیرزای گلشن^۴ شاعر که شرح حالش در ذیل محله میدان شاه شیراز گذشت، در جهرم متولد

۱. در بالای کلمه نوشته شده است: کیومرث.

۲. در متن: (با).

۳. رک: آثار العجم، ص ۱۰۷.

۴. رک: شهرستان جهرم، ص ۱۶۴.

۵. پدر قاتی.

گشته، در شیراز تحصیل کمالات نموده، سرآمد اقران گردید و در حدود سال ۱۲۵۹ در شیراز وفات یافت و این چند بیت از او به یادگار ثبت فارسنامه ناصری گردید:

باشد به سرم شوق خرابات که عمری است حاصل نشد از مدرسه ام غیر ندامت

حاصل عشق بجز خواری و بی قدری نیست ورنه زین پیش مرا قدری و مقداری بود

ندانم از لب لعنت چه بشنید که با چندین زبان گردید خاموش

تا به دام آورشش دانه‌ای از اشک فشانم فکر وصلش مگر از دیده نمناک کنم

من از وضع جهان آگه نیم لیک آنقدر دادم جهان یکسر بود نیش از توانی نوش کن باده

و از علمای^۱ بلده جهرم بلکه شهر شیراز است: جناب مستطاب کمالات اکتساب، کشف مغلفات و حلال معضلات، افضل ارباب حکمت، میرزا آقا طیب حکیم الهی^۲، خلف الصدق آقاسهدی طیب جهرمی، خلف الصدق ملا کاظم طیب جهرمی، نزدیک به ۵۰ سال از عمرش گذشته، سالها در شیراز و دارالخلافه طهران تحصیل مراتب علمیه نموده، در شیراز به افاده و افاضه مقاصد یقینیه اشتغال دارد.

و از اشراف و اعیان بلده جهرم است: سیادت و سعادت انتساب، زاهد عابد حاجی سید مرتضی «طایر»^۳ تخلص جهرمی. سالها در جهرم به قناعت گذران نمود و جز زهد و عبادت و کناره گیری از خلق، کسی از او چیزی ندید و این چند شعر از اوست:

باز شد بهر جهانگیر به اورنگ حمل دایه ابر به تزئین عروسان نسیات
نوبهار از پس دی باز چنان باغ آراست شد برون نرگس شهلا ز پس پرده خاک
شوره زاران که به هر گوشه ز گودال و تلال پیکر کوه ندانم ز شقایق شده سرخ
چنگ ناهید به هم زد دگر اوضاع زحل حجله باغ بیاراست به صد گونه حلل
که ارم آیتی از وی بود و خلد مثل همچنان سردمک دیده ز جلاب سبل
بود گفتی به نظر دیده کور و سرکل یا خم باده فلک ریخته برفرق جیسل

آقا حسین علی «معروم» تخلص جهرمی، از اعیان بلده جهرم است و این چند شعر از اوست:

به روی دیسده افشاند سر زلف نقاب فتنه می سازد بلا را

آسمان از چشم ما تا سیل خون جاری نکرد کس نبود ایمن دمی از آه آتش بار ما

۱. در باره علما و شعرا و بزرگان شهر جهرم رجوع شود به کتاب (شهرستان جهرم، ص ۱۵۰ تا ۲۱۹).

۲. رک: سفرنامه حاجی پیرزاده، ص ۳۹، و آثار المعجم، ص ۱۰۷، و شهرستان جهرم، ص ۱۶۵.

۳. رک: شهرستان جهرم، ص ۱۶۵.

و از اعیان جهرم، سلاله سادات حاجی میرزا جواد تاجر است. عمرش از هفتاد گذشته، جز شغل تجارت، کاری نداشته.
 و خلف الصدقش سیادت اکتناه حاجی میرزا ابراهیم تاجر وکیل رعایای جهرم است.
 و از اعیان بلده جهرم، حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر جهرمی وکیل عجم، ساکن بندر جده است.

و از اعیان تجار جهرم، حاجی میرزا احمد تاجر جهرمی، ساکن شیراز است.
 و از اعیان تجار جهرم، حاجی علی محمد تاجر تنباکوست.
 و این بلوک جهرم مشتمل است بر ۳۳ قریه آباد:
 ابدالان: ۳ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 اکبرآباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 باباعرب: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 باغ عوض: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «جهرم» است.
 باغ گلشن: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 تنگ آب: ۶ فرسخ مشرقی «جهرم» است.
 تی چنگ: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 چارطاق: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 جدید: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 جمغان^۲: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 جون: فرسخی میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 جهرم: همان قصبه «جهرم» است.
 حاجی آباد: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 حیدرآباد: ۱ فرسخ و نیم مشرقی «جهرم» است.
 خرم آباد: ۵ فرسخ مشرقی «جهرم» است.
 دنیان: ۴ فرسخ مشرقی «جهرم» است.
 دولت آباد: فرسخی شمال «جهرم» است.
 ده^۳: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «جهرم» است.
 زهرشیر: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 سیستان سفلی: ۴ فرسخ مغرب «جهرم» است.
 سیستان علیا: ۳ فرسخ مغرب «جهرم» است.
 شمس آباد: ۲ فرسخ شمالی «جهرم» است.
 قطب آباد: ۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 قلات: ۴ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «جهرم» است.

۱. در کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۸، از ۷۳ ده و ۳ دهستان در جهرم سخن رفته است.

۲. (جامغان). همان ماخذ، در کتاب (شهرستان جهرم، ص ۲۵۳): Jamqan

۳. شاید مقصود: (دهزیر) باشد، یا (دهکده)، رک: همان ماخذ.

قلعه گل دنبه: ۳ فرسخ کمتر شمالی «جهرم» است.
 کناردان: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «جهرم» است.
 کوشک سعادت آباد: ۶ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 محمدآباد: فرسخی میانه شمال و مغرب «جهرم» است.
 موردکک: ۵ فرسخ ونیم مشرقی «جهرم» است.
 مؤمن آباد: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 مه کرد: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 هرموج^۱: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «جهرم» است.
 هکان^۲: اسم عمومی ده و قلات و کناردان است که نوشته گشت^۳.

حومه

را در فارس بر دو ناحیه گفته اند، یکی حومه بهبهان که در ذیل عنوان کوه گیلویه
 بیاید و دیگری حومه شیراز.

[۱۹] - بلوک حومه شیراز

حومه شیراز: نام محالی است که پیرامون شهر شیراز را فرا گرفته است. درازی آن از
 «سهارلو» تا «خلار» هفده فرسخ، پهنای آن از «زرقان» تا «شاهبورجان» هفت فرسخ و محدود
 است از جانب مشرق به بلوک کربال و از سمت شمال به بلوک سرودشت و رامجرد و از طرف
 مغرب به بلوک کوه مره و از جانب جنوب به بلوک سیاخ و کوار. هوای حومه شیراز مایل به
 اعتدال، انواع میوه های سردسیری و انار و انجیر را نیکو پروراند، کشت و زرع آن، گندم و جو
 و نخود و عدس و کنجد و پنبه و کرچک و خشخاش و شلتوک و قالیز، خربوزه و هندوانه و
 خیار و کدو و بادنجان و انواع بقولات است. شکار آن آهو و پازن و بز و قوچ و میش کوهی و
 کبک و تیهو و کبوتر و بافری قرا و بلدرچین و مرغ دراج که حضرت اشرف والا معتمدالدوله
 سلطان اویس میرزا از گرسیرات آورده، در سال ۱۳۰۷ در بیشه قره باغ فرسخی جنوبی شیراز
 رها نموده، جوجه کرده اند و در زمستان مرغابی و قاز^۴ و کلنگ و در تابستان لک لک و قمری
 و پرستو و ابابیل است.

و حکومت این بلوک در زمان سلطنت نواب کریم خان زند طاب ثراه با زبده اعظم زمان
 میرزاجانی شیرازی مشهور به فسائی عم حقیقی نگارنده این فلاسنامه بود، پس به ارث واستحقاق
 به خلف الصدقش میرزاهادی فسائی پس به خلف الصدقش میرزامحمد فسائی بود و در سال ۱۲۹۰
 واند از او گذشته در اولاد حاجی قوام الملک باقی مانده است و مباشر این بلوک میرزا ابوطالب
 مباشر و بعد از او به ولد او میرزاسیدمحمد مباشر و بعد از او به ولدش میرزاعابد مباشر و بعد

۱. در کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۸: از دو هرموج علیا و سفلی سخن رفته است. و رک شهرستان
 جهرم، ص ۲۶۵.

۲. رک: (شهرستان جهرم، ص ۲۵۳).

۳. درباره آثار باستانی جهرم رجوع شود به (اقلیم پارس)، ص ۹۲ پیوسته.

۴. همان (غاز) است.

از او به ولدش میرزا عباس مباشر باقی است.

و ضابط نشین این بلوک شهر شیراز است و از همه دهات آن بزرگتر قریه زرقان است که او را «ازرقان» گفته اند. و ذکر اعیان آن قریه در ذیل عنوان زرقان بیاید و دهات حومه شیراز بر این وجه است:

آجوار: نیم فرسخ میانه جنوب و مشرق «شیراز» است.

احمدآباد: نیم فرسخ بیشتر مغربی شیراز است.

ارزنان: فرسخ و نیمی میانه مشرق و جنوب «شیراز» است.

ازرقان: در کتاب هزادات شیراز نوشته است: شیخ عبدالله ازرقانی^۲ از معارف علمای

زمان خود بود و شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی از او روایت حدیث کند و در جانبی از اطراف شیراز منزل داشت و به برکت آن جناب، قریه ای معمور گردید و در سال ۳۴ هجری وفات یافت و این قریه پنج فرسخ میانه شمال و مشرق شیراز است. شماره خانه های آن از هزار بگذرد و عموم این خانه ها از خشت خام و چوب است. چندین حمام و مسجد و کاروانسرا دارد و معیشت اهالی آن از زراعت و پیلهوری و معامله کاری و کاروان کشی با خر و اسب و استر است.^۳ و از علمای زرقان: حاجی میرزا محمد علی مشهور به حاجی آخوند است. و از اعیان این قریه است: سلسله ابراهیم خان کدخدای این قریه و چندین سال است قاعده ای در کدخدائی این قریه باقی نمانده^۴، هر وقتی به کسی داده می شود.

هر دوسه روز و پاره ای از اثر ستاره ای چرخ فلک همی زند بر در کس نقاره ای

امیری: فرسخی جنوبی «شیراز» است.

انجیره: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «شیراز» است.

ایزدخواست: ۸ فرسخ میانه مشرقی «شیراز» است.

بابونک: ۳ فرسخ مشرقی «شیراز» است.

برم دلک: ۲ فرسخ مشرقی شیراز در سینه کوهی چهار صورت بر سنگ نقش کرده اند

دو صورت در طاقچه ای، دو صورت دیگر هم در طاقچه ای دیگر و در دامنه این کوه نیزار و چشمه آب و چندین درخت بید است و تمثال آن چهار صورت در برگ آینه این کتاب نوشته شود.

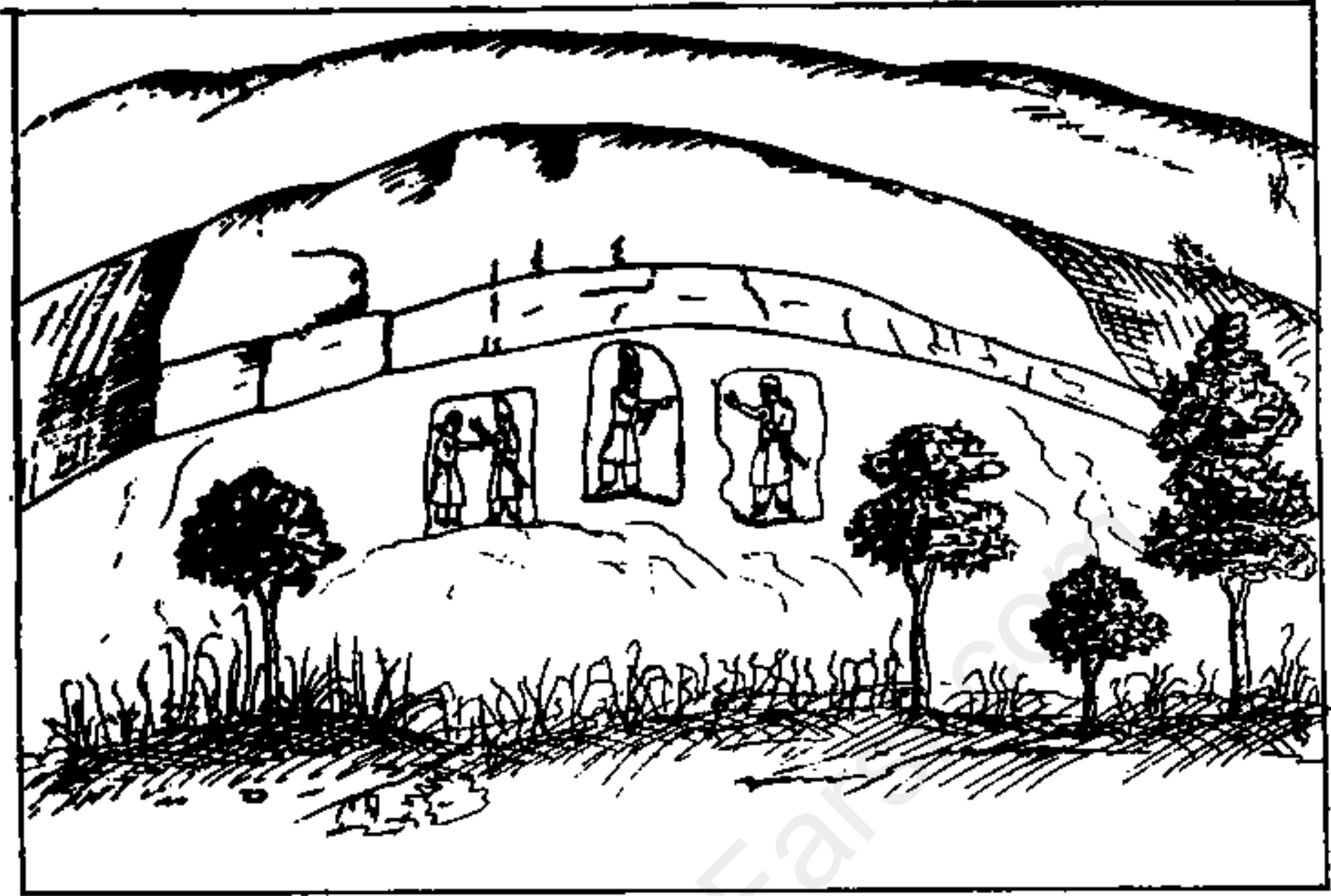
برم شور: ۴ فرسخ میانه مشرق و جنوب «شیراز» است.

۱. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۶: دهستان حومه را (قره باغ) خوانده اند، این دهستان دارای ۱۳۹ قریه است که ۳۲ قریه آن کوهستانی و سردسیر و ۱۰۷ قریه بقیه در جلگه و دشت واقع است (قصر ابونصر) در این حومه است و نقوش و حجاریهای عصر هخامنشی نظیر تخت جمشید در آن دیده می شود. رک: آثار العجم، ص ۱۳۰ حدود العالم، ص ۱۳۴، فارسی نامه این بلخی ۱۶۰ و ۱۶۴ و رک: فرهنگ جغرافیایی، ج ۷.

۲. رک: مزارات شیراز، ص ۵۷: هزار مزار ص ۳۱: عبدالله بن جعفر و شیرازنامه زرکوب، ص ۱۳۴.

۳. (درخت رزق بسیار است مردمان آن اکثر صاحب مانند و کارخانه های جولائی (کرباس بافی) متعدد دارد.) آثار العجم، ص ۱۳۰.

۴. در متن: (بمانده).



بیشه برم دلك



تماثيل برم دلك